

امام خمینی، از ولادت تا ولایت (قسمت آخر)

رضا بابایی

رئیس انجمن قلم حوزه

نجف، آغازی دیگر

پس از یازده ماه تبعید در ترکیه، امام خمینی و فرزندانش، حاج آقا مصطفی، در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۴۴ شمسی ۹/ جمادی الثانی ۱۳۸۵ قمری، بدون خبر رسمی به عراق منتقل شدند. خبر انتقال امام از ترکیه به عراق، هیچ‌گاه از طریق مراکز رسمی کشور، اعلام نشد؛ اما مردم خبر ورود امام را به عراق، از طریق نزدیکان و نمایندگان امام دریافتند.

نحوه انتقال و سفر امام به عراق، به گونه‌ای بود که به نظر پایان تبعید ایشان می‌آمد؛ زیرا رژیم شاه جز اینکه از طریق سفارت ایران در ترکیه، به امام خبر بلامانع بودن سفر ایشان را به عراق ابلاغ کند، نقش دیگری در این سفر نداشت؛ نه مأموری همراه ایشان کرد و نه در عراق، کسی را به سراغ ایشان فرستاد.^۱ چنانکه مرحوم حاج آقا مصطفی که در این سفر، تنها همراه امام بود، می‌گوید: «بعد از یک سال که با حضرت امام در ترکیه بودیم، ما را به عراق فرستادند. وقتی وارد فرودگاه بغداد شدیم، هیچ‌کس ما را نمی‌شناخت و پولی هم برای کرایه اتوبوس یا تاکسی نداشتیم که به کاظمین برویم.»^۲ یکی از نزدیکان امام ادامه ماجرا را این‌گونه نقل می‌کند: کمی در محوطه فرودگاه قدم می‌زنند که ناگهان تقدیر دگرگون می‌شود: یکی از علاقه‌مندان به امام که چند سال قبل از آن امام را زیارت کرده بود با اتومبیل شخصی خود، عبورش به آن طرف‌ها می‌افتد که ناگهان چشمش به دو سید معمم می‌افتد. سرعت اتومبیل را کمی آهسته می‌کند. با خود می‌گوید: گویا من این دو سید را جایی دیده‌ام. به مغز خود فشار می‌آورد: قم؟ نهران؟ پانزده خرداد؟ .. تبعید؟ ... ترکیه؟ کنار آن‌ها توقف می‌کند و خیره می‌شود. همان دم امام و فرزند مجاهدش را در کنار خود می‌بیند. با شتاب از ماشین پیاده می‌شود...^۳ حاج آقا مصطفی می‌گویند: «ما سوار ماشین آن مرد که در واقع کمک الهی بود، شدیم و

یک‌راست رفتیم به کاظمین. در کاظمین، قبور مطهر امام هفتم و نهم را زیارت کردیم. دقایقی از ورود ما به آن شهر نگذشته بود که گروه‌های بسیاری از مردم و علما به دیدار امام شتافتند.^۴ در همان روز و روزهای بعد، نمایندگان بسیاری از سوی مراجع وقت در نجف و کربلا و سامرا و کاظمین به حضور امام رسیدند و ورود ایشان را به عتبات، خیرمقدم گفتند.

توقف امام در کاظمین، دو روز به درازا کشید و پس از آن برای زیارت مرقد مطهر امام دهم و یازدهم به سامرا رفتند. در سامرا استقبال شایانی از پیشوای انقلاب اسلامی شد. در عصر جمعه، ۱۶ مهر ۴۴، سامرا را به قصد کربلا ترک کردند. در کربلا نیز طبقات مختلف مردم به استقبال امام شتافتند. امام از میان هزاران تنی که به استقبالش آمده بودند، گذشت و خود را به حائر حسینی رساند. پس از زیارت، با گروه‌های مختلفی از مردم، دیدار کردند. شوق زیارت و درخواست‌های عمومی و خواهش علمای آن دیار، به‌ویژه مرجع وقت در کربلا، حضرت آیت الله العظمی سیدمحمد شیرازی، امام را به توقف بیشتر در کربلا، متقاعد کرد. یک هفته در کربلا اقامت کردند. پس از یک هفته اقامت در جوار حائر حسینی، امام خمینی و همراهانشان وارد نجف شدند تا ۱۳ سال پرحادثه را آغاز کنند. در نجف، منزلی برای امام تدارک دیده بودند که بسیار محقر و ساده بود. این خانه را حاج شیخ نصرالله خلخالی که از ارادتمندان حضرت امام بود، تهیه و آماده کرده بود. اسباب و اثاثیه این خانه کوچک، چند فرش کهنه و گلیم مندرس، سه چهار دست رختخواب و وسایل جای برای پذیرایی از مراجعان بود که همه آن را طلاب نجف و مردم کوچه و بازار، هدیه کردند. آشپزخانه این خانه قدیمی، چنان تنگ و نامجهز بود که دیگ غذا را در حیاط می‌گذاشتند. دو اتاق هر کدام به مساحت دوازده متر مربع در پایین و دو اتاق دیگر در بالا قرار داشت که البته یکی از آنها قابل سکونت نبود. بعدها خانه مجاور را برای رفت و آمدهای مراجعان، اجاره کردند. خیابانی که خانه امام در آن بود الرسول نام داشت و این خیابان، میزبان صدها طلبه اجاره‌نشین بود. مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی که بارها در این خانه به محضر امام رسیده بود، منزل مسکونی ایشان را این‌گونه توصیف می‌کند:

وقتی وارد بیرونی منزل امام شدم، دیدم خانه بسیار محقر و کوچکی است که شاید حیاطش مجموعاً ۱۳ یا ۱۴ متر مساحت داشت. اتاق‌هایی در قسمت پایین داشت. اتاق بالا سال‌ها بود که رنگ آمیزی نشده و یک حالت تقریباً ناراحت‌کننده‌ای داشت. امام راضی نمی‌شدند که آنجا تعمیر شود. هرگاه کسی قصد می‌کرد که دستی به این خانه بکشد، امام به او می‌گفت: «اینجا خانه صدراعظم نیست». از وسایلی سرمایشی در آن خبری نبود و برای خنک نگه داشتن اتاق‌ها چاره‌ای جز این نبود که دری را که به پشت بام باز می‌شد، روزها باز نگه دارند و شب‌ها

بیندند. اما این باز و بستن آن‌ها مستلزم پیمودن چندین پله باریک بود که امام هر شب خود، این کار را انجام می‌دادند.^۵

خبرنگار روزنامه لوموند این خانه را دیده بود و در گزارشی می‌نویسد:

«اکنون ما در حضور آیت الله خمینی در اتاقی به مساحت دو متر در دو متر و در خانه‌ای هستیم که در دورترین قسمت نجف واقع است؛ شهری که از لحاظ آب و هوا یکی از مناطق کویری عراق است... در پیچ یکی از کوچه‌های تنگ نجف که خانه‌ها برای آنکه سپری در مقابل تابش سوزان آفتاب باشند، سخت به هم فرورفته‌اند، مسکن محقر آیت‌الله خمینی قرار دارد. این خانه نظیر مسکن فقیرترین افراد نجف است. در سه اتاق آن حداکثر دوازده تن از نزدیکان وی حضور داشتند. در این منزل کوچک، از قدرت رؤسای شورش و یا مخالفانی که در تبعید به سر می‌برند نشان و علامتی دیده نمی‌شود و بدین جهت آیت‌الله خمینی قدرت آن را دارد که ایران را به حرکت درآورد و قیام برانگیزد.»^۶

پس از استقرار در خانه، دیدارها آغاز شد و امام به اقتضای مشی اخلاقی خود، به بازدید همه کسانی که به دیدار ایشان آمده بودند، رفت. عبدالسلام عارف رئیس جمهور وقت عراق از جمله کسانی بود که نماینده‌ای به خانه امام فرستاد. حضرت امام در این دیدار، بسیار جدی سخن گفت و اجازه نداد نماینده رئیس جمهور عراق، از این دیدار استفاده سیاسی به نفع دستگاه دولتی عراق کند. این گفتگو، بسیار کوتاه و سرد انجام شد.

در آن سال‌ها، روابط ایران و عراق، رو به تیرگی گذاشته بود. رژیم عراق، حضور امام را در کشور خود، فرصتی می‌دانست برای فشار بیشتر بر حکومت ایران. حاکمان بغداد، به امام و نهضت اسلامی ایران، به چشم عاملی برای برهم زدن معادلات منطقه نگاه می‌کردند و از این رو بارها آمادگی خود را برای پذیرایی و حمایت از مخالفان حکومت ایران، اعلام کرده بودند. امام خمینی اگرچه از این وضعیت، به نفع جنبش اسلامی ایران، بسیار سود برد، اما هرگز نهضت خود را وجه‌المصالحه روابط ایران و عراق نکرد. ردّ پیشنهاد مصاحبه رادیو تلویزیونی با امام، از همان آغاز ثابت کرد که او شخصیتی نیست که اصالت مبارزه خویش را مخدوش کند. امام خمینی همچون رهبران بزرگ سیاسی جهان، در اوج مشکلات و فشارهای توانفرسا، حاضر به وارد شدن در زد و بندهای سیاسی معمول و مصالحه بر سر آرمان‌های خویش نشد. کافی بود تا در زمانی که تنش‌های شدید بین دو رژیم ایران و عراق بروز می‌کرد، حضرت امام کوچک‌ترین چراغ سبزی نشان دهد تا انواع امکانات را برای مبارزه با شاه در اختیار گیرد؛ اما هرگز چنین نکرد. از خاطرات و تاریخچه مکتوب انقلاب برمی‌آید که امام از همان روزهای نخست، فعالیت‌های

سیاسی خود را حتی پیش از شروع فعالیت های علمی آغاز کردند. «چهار روز پس از ورود به نجف، در دیداری که با مرحوم آیت الله سیدمحسن حکیم، مرجع تقلید شیعیان عراق داشتند، به مناسبت سخن کوشیدند تا شمه‌ای از برنامه‌های ضد اسلامی شاه را برای ایشان تشریح کرده و سپس آن مرجع را وادار کند تا تصمیمات انقلابی اتخاذ کنند»^۷.

قالب و شاکله مبارزات سیاسی امام در نجف، دستخوش تغییرایی شد که در درازمدت، آثار بسیاری به بار آورد. ایشان در نخستین روز درسی خود، یعنی چهل روز پس از ورود به عراق، در روز چهارشنبه ۲۳ آبان ۱۳۴۴، بر مبنای فکری و عملی خود، تأکید کرد. این درس که در مسجد شیخ مرتضی انصاری برگزار می‌شد و تا هجرت ایشان به فرانسه ادامه داشت، با خطابه‌ای آغاز شد که به خوبی سیره علمی و عملی ایشان را نشان می‌داد:

احکام اسلام فقط نماز و دعا و زیارت نیست. دعا و زیارت یک باب از احکام اسلام است، یک باب از ابواب اسلام است. اسلام سیاست [هم] دارد؛ برنامه اداره امور مملکت هم دارد... همان طوری که رسول اکرم (ص) مسئولیت داشت و به مسئولیت خویش قیام کرد، علما نیز باید قیام کنند و اسلام را آن طور که هست معرفی کنند، نه آن طور که حالا در دست مثلاً چند نفر مقدس‌مآب و فقط در کتاب مفاتیح الجنان هست...^۸

این سخنان و این‌گونه تدریس علوم دینی، تنها ذائقه حکومتیان را در ایران تلخ نکرد؛ بلکه در همان نجف نیز گروه‌هایی از اهل علم را برآشفته و آنان را در مقابل امام و مرام علمی ایشان قرار داد. از پارامی تذکرات و گلایه‌های امام در کتاب حکومت اسلامی می‌توان به ابعاد مخالفت‌های آن روزگار پی برد.^۹

به هر روی درس خارج امام در حوزه نجف با سر و صدای بسیار آغاز شد و گروه‌هایی از طلاب و فضلاء آن روز نجف، باور نمی‌کردند که مردی که روزنامه می‌خواند و به رادیوهای خارجی گوش می‌کند و اعلامیه می‌نویسد و سخنرانی‌های سیاسی می‌کند، بتواند وارد مباحث علمی نیز بشود؛ اما توانایی‌های بسیار امام در استنباط و تدریس، حوزه درسی ایشان را چنان گستراند که پس از اندک زمانی، یکی از چند درس مهم حوزه نجف به شمار آمد. حتی شاگردان و علاقه‌مندان امام در قم، قصد هجرت دسته‌جمعی کردند و عزم آن داشتند که خود را به حوزه درس ایشان برسانند؛ اما وقتی خبر توصیه امام مبنی بر ادامه حضور در ایران، به گوششان رسید، ماندن در ایران را ترجیح دادند.^{۱۰}

یکی از ابتکارات علمی امام در نجف، شروع درس «حکومت اسلامی» بود. حجت‌الاسلام اسماعیل فردوسی‌پور، در این باره می‌نویسد: «حضرت امام -قدس سره- حکومت اسلامی را در

درس خارج فقه مکاسب، عنوان کردند و با کوشش برادران روحانیون مبارز، طی شش جزوه به چاپ رسید و به عربی نیز ترجمه شد. با این که امام - قدس سره - اجازه نمی دادند درس ضبط شود یا از درس، عکس گرفته شود، ولی برخلاف روش معمول، شب هنگام حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ عبدالعلی قرهی که مسئول امور بیرونی امام امت در نجف اشرف بود، فرمودند: امام فرموده اند که فردا ضبط صوت بیاورید... احساس شد که مطلب تازه ای است. یک دستگاه ضبط مجهز آماده شد، درس آن روز که مقدمه ای بر حکومت اسلامی بود، ضبط گردید.^{۱۱}

کتاب حکومت اسلامی که به ولایت فقیه نیز مشهور است، حاوی آرای اجتهادی امام خمینی درباره حکومت دینی است. این کتاب، در واقع پاره ای از درس خارج فقه ایشان است که به مناسبت ورود به مبحث ولایت فقیه، القا شد. امام خمینی در نخستین مطالب کتاب، از وضعیت اسفبار مسلمانان در ایران و جهان سخن گفته است.

شمار کسانی که از محضر امام خمینی، در دروس خارج و سطح فقه و اصول و فلسفه و حکمت و اخلاق، استفاده کرده اند، متجاوز از چندصد روحانی فاضل و دانشمند است که اشاره به اسامی همه آنها آسان نیست.^{۱۲}

اوج گیری مبارزات

دو سال و نیم پس از تبعید از ایران و نوزده ماه اقامت در نجف، امام خمینی نخستین اعلامیه مبارزاتی خود را در روز ۲۷ فروردین ۱۳۴۶ صادر کردند. هر چند در همه روزها و ساعات تبعید، امام همچنان علیه حکومت پهلوی سخن می گفت و مخاطبان اندک خود را در عراق به مبارزه با محمدرضا شاه می خواند، اما اعلامیه فروردین ۴۶ را می توان نخستین حرکت فراگیر و عمومی امام از دیار تبعید قلمداد کرد. در این روز، یک اعلامیه و یک نامه از بیت امام مخابره و ارسال شد که نخستین، خطاب به حوزه های علمیه بود و دیگری برای هویدا، نخست وزیر وقت نوشته شد. در اعلامیه ای که روی سخن در آن با طلاب علوم دینی بود، پاره ای از سیاست های استعماری رژیم شاه افشا شده و درباره وظایف و واکنش روحانیون در برابر حکومت وقت، سخن رفته بود. امام در این نامه از روحانیون خواسته اند که هرگز تسلیم سیاست ها و زورگویی های محمدرضا نشوند و تا آنجا که در توان دارند، در برابر این رژیم منحرف ایستادگی کنند.^{۱۳}

از این اعلامیه چنین برمی آید که امام همچنان بر نظر قاطع خود، مبنی بر سرنگونی رژیم شاه از بنیان، معتقد بودند؛ زیرا ایشان هرگز به مسائل حاشیه ای و جرایم جزئی شاه نمی پرداخت و به رغم آنکه گاه از ایشان می خواستند که درباره بعضی مسائل، مانند «لایحه مجلس

موتسان» نظر دهند و مخالفت کنند، امام چنین روشی را در مبارزه نمی پسندید و جز به ریشه‌ها نمی پرداختند.

در همان روز (۲۷ / ۱ / ۴۶) نامه سرگشاده‌ای نیز به امیرعباس هویدا، نخست وزیر وقت ایران نوشتند و به روش‌های پلیسی و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و حضور اسرائیلی‌ها در ایران و چند مسئله مهم دیگر، اعتراض کردند. این آخرین نامه امام به یک مقام رسمی و حکومتی در ایران بود. این نامه، به هیچ وجه شبیه نامه‌های مخالفان سیاسی به حاکمان دولتی نیست؛ بلکه بیشتر به اعلامیه تند و خشمگینانه‌ای می‌ماند که در یکی از روزنامه‌های آزاد و انقلابی چاپ شده باشد. امام در همین نامه رسمی به هویدا می‌گوید: «شماها می‌دانید اگر ملت، سرنوشت خود را در دست بگیرد، وضع شماها این نحو نیست و باید کنار بروید و اگر ده روز به گویندگان و نویسندگان آزادی بدهید، جرایم شما بر ملا خواهد شد...»^{۱۴}

به‌رغم انتشار این نامه روشنگر و دلسوزانه، دستگاه حکومتی شاه، همچنان بر سیره و شیوه خود پای می‌فشرد و راه ورود مستشاران و سرمایه‌داران امریکایی و اسرائیلی را به کشور بازگذاشته بود. تأکیدات فراوان امام در این نامه، بر خطر اسرائیل، بی‌دلیل و بی‌هنگام نبود؛ زیرا کمتر از دو ماه بعد از تاریخ صدور آن نامه، جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل آغاز شد، و ایران در آن جنگ، حتی به سیاست بی‌طرفی نیز عمل نکرد. «امام خمینی در پیامی (۱۷/خرداد/۱۳۴۶) به مناسبت جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، فتوای انقلابی خویش را دایر بر حرمت هرگونه رابطه تجاری و سیاسی دولت‌های اسلامی با اسرائیل و حرمت مصرف کالاهای اسرائیلی در جوامع اسلامی را صادر کرد.^{۱۵} این فتوا لطمه‌ای جدی به روابط رو به توسعه شاه و اسرائیل وارد ساخت. علما و طلاب ایران نیز با انتشار اطلاعیه‌هایی رژیم شاه را تحت فشار گذاشتند. رژیم انتقام خویش را با یورش به منزل امام خمینی در قم و غارت اسناد و کتاب‌های ایشان و حمله به مدارس اسلامی قم و جمع‌آوری آثار و عکس‌های امام عملی ساخت. در جریان این یورش فرزند امام خمینی، حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی و حجت‌الاسلام حاج شیخ حسن صانعی و مرحوم آیت‌الله اسلامی تربتی (وکیل شرعی امام خمینی) دستگیر و بازداشت شدند. تلاش‌های آنان و دیگر یاران انقلابی امام، ساواک شاه را در جلوگیری از ارسال وجوهات شرعی مردم برای مرجعشان ناکام گذارده بود. چندی پیش از این، حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی که برای گرفتن پیام‌های حضرت امام و فرامین ایشان درباره چگونگی فعالیت‌ها و اداره بیت امام در قم، به نجف رفته بود، به هنگام بازگشت (در اوایل سال ۱۳۴۶) در مرز عراق و ایران به وسیله نیروهای امنیتی شاه بازداشت و برای

مدتی در زندان قزل قلعه محبوس گردیده بود. در این سال‌ها تلاش عمده ساواک به استناد اسناد به دست آمده از ساواک بر قطع ارتباط امام با مقلدین خود در ایران و جلوگیری از پرداخت شهریه امام متمرکز شده بود، و در این میان فعالیت‌های وکلای شرعی امام خمینی در ایران، ادامه داشت و همچنین فعال بودن بیت امام در قم که کانون قیام ۱۵ خرداد شناخته شده و به وسیله فرزند امام اداره می‌شد، مانعی عمده در راه تحقق اهداف رژیم بودند. ساواک در برابر احیای نام و یاد امام و فعالیت بیت ایشان در قم چنان حساس بود که به مدت چهار سال با گماردن مأمورین امنیتی و انتظامی از بامداد تا ساعتی از شب این محل را تحت مراقبت مستقیم قرار داده از تردد مراجعین و مقلدین امام جلوگیری می‌کرد؛ اما در همین سال‌ها نیز یاران امام پس از رفتن مأمورین، در نیمه‌های شب، در آنجا گرد آمده و امور مربوط به ارتباط مردم با امام را پی می‌گرفتند. در همین زمان (خرداد ۱۳۴۶) بود که قصد رژیم، دایر بر تبعید امام از نجف به هندوستان با افشاگری و تلاش و مخالفت گروه‌های سیاسی مبارز در خارج و داخل کشور عقیم ماند.^{۱۶}

امام و دانشجویان انقلابی

در میان اقشار مختلف مردمی، جوانان و دانشجویان، حمایت ویژه‌ای از جنبش انقلابی امام خمینی بروز دادند. این طبقه پرشور و تحصیل کرده در دهه ۵۰، به نیکی دریافت که در میان همه جریان‌های سیاسی کشور، نهضت امام خمینی از اصالت و صلابت درخوری برخوردار است و هر راهی جز راه انقلاب اسلامی، به شکست خواهد انجامید. حمایت‌ها و تأییدات کسانی مانند دکتر علی شریعتی و جلال آل احمد بر این تصمیم دانشگاهی، صحه گذاشت و جوانان بیشتری را به راه امام خمینی جذب کرد. از سویی، چند تن از روحانیون و بزرگان دینی که طرف توجه و علاقه دانشجویان بودند، در این گرایش جوانان، نقش مهمی داشتند. در این میان نام کسانی مانند مرحوم آیت الله طالقانی و شهید آیت الله مطهری و مرحوم محمدتقی شریعتی مزینانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید دکتر محمد مفتاح و شهید باهنر نام بردنی است.

در طول اقامت امام در نجف اشرف، انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی خارج کشور و نیز تنی چند از نویسندگان متعهد و انقلابی، با ایشان در ارتباط بودند. امام نیز با آغوش باز آنان را به حضور می‌پذیرفت، به نامه‌های آنان پاسخ می‌گفت و سخن آنان را می‌شنید. در آذر ماه ۱۳۴۸ خورشیدی در پاسخ به نامه «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان گروه فارسی

زیان اروپا» بر خیانت دیرین استعمار در ایجاد تفرقه و بیگانگی بین جوانان دانشگاهی و روحانیون تأکید کرده و فرمودند:

دستگاه‌های مزبور نگذاشته‌اند طبقه تحصیل کرده به احکام مقدسه اسلام به خصوص قوانین تشکیلاتی، اجتماعی و اقتصادی آن توجه کنند و با تبلیغات گوناگون وانمود کردند که اسلام جز احکام عبادی مطلبی ندارد؛ در صورتی که قواعد سیاسی و اجتماعی اسلام بیش‌تر از مطالب عبادی آن است.^{۱۷}

نیز در پاسخ به یکی از نویسندگان متعهد و مسلمان، نوشته‌اند: «... امید است طبقه جوان که به سردی و سستی‌های ایام پیری نرسیده‌اند، با هر وسیله‌ای که بتوانند، ملت‌ها را بیدار کنند: با شعر، نثر، خطابه، کتاب و آنچه موجب آگاهی جامعه است.»^{۱۸}

کودتای بعثی در عراق

روز ۲۶ تیرماه ۱۳۴۷ / ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۸۸ قمری، حزب بعث با کودتای عبدالسلام عارف به قدرت رسید و زمام حکومت عراق را به دست گرفت. عبدالسلام عارف، پس از به دست گرفتن قدرت در عراق، سیاستی به ظاهر انقلابی و ضدصهیونیستی پیش گرفت و به شدت شعارهای کمونیستی و آرمان‌های چپ‌گرایانه به زبان آورد؛ به طوری که در آن روزها، تصوّر عمومی این بود که این حزب کودتاگر، طرفدار شوروی و مجری برنامه‌های اصلاحی بلوک شرق است.

امام خمینی در مواجهه با حکومت جدید عراق، همواره بر طریق حزم و احتیاط پیش می‌رفتند و هیچ‌گاه به بهانه دشمن مشترک (شاه ایران) خواستار نزدیکی به حکومت بعثی نشدند؛ بلکه در ملاقات‌های عمومی خود که گاه برخی از سران بعث، حضور می‌یافتند، به آنان عتاب‌های سنگینی می‌کردند و گاه آنان را بدتر از شاه می‌خواندند. «گذشت زمان و موضع منافقانه حزب بعث در جنگ ۱۳۵۲/۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل و دیگر قضایا، درستی نظر امام را ثابت کرد. مقامات اسرائیلی نیز در همان ایام اظهار امیدواری کردند که رژیم جدید در عراق علی‌رغم لحن شدید ضداسرائیلی حکومت جدید، موضعی ملایم‌تر در پیش گیرد.»^{۱۹}

با روی کار آمدن حزب بعث در عراق و دشمنی این حزب با حرکت‌های دینی، دشواری‌های بیشتری فراروی نهضت امام خمینی پدید آمد؛ اما حضرت امام دست از مبارزه نکشید. اقامت ایشان در نجف و خیزش جهان اسلام در ماجرای نبرد اعراب و اسرائیل، فرصتی را فراهم آورد تا امام آرمان‌های خویش را در سطحی وسیع‌تر مطرح سازد که همان

احیای دین باوری در عصر دین‌ستیزی و بازیابی هویت و مجد و وحدت امت اسلامی بود و محدود به مبارزه با شاه در ایران نمی‌شد.^{۲۰}

در سال ۱۳۴۸ ش روابط ایران و عراق رو به تیرگی نهاد. اساس این اختلافات، نزاع بر سر مرز آبی دو کشور بود. رژیم بعثی عراق، ایرانیان مقیم آن کشور را دسته‌دسته از عراق بیرون می‌راند و در این اخراج، چنان به افراط گرایید که حتی کسانی را که ده‌ها سال در عراق زیسته و حتی شناسنامه عراقی داشتند، به سر مرزها آورد و در خاک ایران رها کرد. بعثی‌های عراق قصد داشتند با این عملکرد ناجوانمردانه، دولت ایران را تحت فشار گذارند و به بحران آفرینی دست زنند. در مقابل، رژیم پهلوی نیز گروه‌های عراقی را مسلح و علیه حزب بعث به شورش واداشت. حکومت عراق برای مقابله با این ترفند شاه ایران، در صدد برآمد که خود را به رجال و احزاب مخالف رژیم ایران نزدیک کند و از طریق آنان به حکومت پهلوی در ایران، فشار آورد. بعثی‌ها برای عملی کردن این حيله سیاسی خود، تمهیدات بسیاری چیدند؛ از جمله: «در اردیبهشت ماه ۴۸، رؤسای شهربانی، سازمان امنیت و حزب بعث نجف، برای اولین بار به ملاقات امام رفتند. چون امام در آن ساعت ملاقات عمومی داشتند، افراد مزبور، از امام تقاضای ملاقات خصوصی کردند؛ ولی امام علی‌رغم اصرار فراوان آنها حاضر نشدند تا با آنها ملاقات خصوصی کنند.»^{۲۱} زیرا شاه همواره مترصد بود تا با تمسک به کوچک‌ترین بهانه‌ای، امام و نهضت فراگیر او را به وابستگی به خارج و دول متخاصم متهم کند و از این رهگذر، استقلال جنبش دینی ملی مردم ایران را مخدوش جلوه دهد. بدین رو، امام هرگز با ملاقات خصوصی سران بعث، موافقت نکردند و آنان را به حضور در ملاقات‌های عمومی مجبور ساختند. سخت‌گیری امام نسبت به بعثی‌ها، تا آنجا بود که وقتی در یکی از روزنامه‌های آن روز بغداد، نوشتند استاندار کربلا به دیدار علمای نجف رفته و آنان همگی او را استقبال کردند، امام فرماندار نجف را خواست و اعتراض خود را رسماً به او ابلاغ فرمود و افزود: «اگر این خبر را تکذیب نکنید، سفرای کشورهای اسلامی را می‌خواهم و به وسیله آنان به دنیا اعلام می‌کنم که دولت عراق به علمای شیعه، نسبت دروغ می‌دهد.»^{۲۲}

شهادت آیت‌الله سعیدی

شهادت شهید سید محمد رضا سعیدی در ۲۱ خرداد سال ۱۳۴۹ شمسی، در زندان قزل قلعه، از عوامل و علل شعله‌ور شدن آتش انقلاب در سرتاسر ایران بود. از این جهت، می‌توان شهادت وی را با شهادت یار تحال حاج آقا مصطفی خمینی مقایسه کرد و سرنوشت آن دو روحانی مجاهد را از مهم‌ترین عوامل پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ دانست.

شهید سید محمدرضا سعیدی در سال ۱۳۰۸ شمسی در نوغان مشهد به دنیا آمد. دروس ابتدایی را نزد پدر و منطق و اصول را از اساتیدی چون ادیب نیشابوری، شیخ هاشم قزوینی و شیخ مجتبی قزوینی آموخت. در سال ۱۳۳۲ به قم هجرت کرد و پس از ۱۳ سال تحصیل مداوم، در سال ۱۳۴۵ به تهران آمد و امام جماعت مسجد موسی بن جعفر در خیابان غیائی تهران شد. این مسجد به همت آن شهید نیک‌نام، از پایگاه‌های مهم و مؤثر انقلاب در آن سال‌ها شد و انقلابیون بسیاری را تقدیم نهضت خمینی کرد. مرحوم سعیدی در این مسجد، جلسات مخفی و آشکار بسیاری راه انداخت و جزوه‌ها و نشریات گوناگونی را علیه رژیم پهلوی، منتشر کرد. آخرین اعلامیه آن شهید از پایگاه مسجد، بیانیه اعتراض آمیزی علیه ورود سرمایه‌داران آمریکایی به ایران بود. این اعلامیه به زبان عربی و خطاب به علما منتشر شد. همزمان با توزیع اعلامیه، سخنرانی افشاگرانه و تندی نیز در مسجد ایراد کرد که به دستگیری و شهادت وی انجامید.^{۲۳}

خبر شهادت وی، هنگامی به نجف رسید که حوزه علمیه نجف، در سوگ آیت‌الله العظمی حکیم عزادار بود. با این همه، امام و یاران فداکارش نگذاشتند خبر شهادت سعیدی، بی سر و صدا و بی مجلس و مراسم بماند. امام پس از اطمینان از شهادت مظلومانه سعیدی، در ۲۰ تیرماه اعلامیه‌ای صادر کردند و در آن یاد و خاطره آن شهید سعید را گرامی داشتند.^{۲۴}

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

محمدرضا پهلوی از اواخر دهه ۴۰، چنان احساس قدرت و شکوه می‌کرد که مخالفان خود را نمی‌دید و درآمدهای نفتی را بزرگ‌ترین سرمایه و پشتیبان حکومت خویش می‌شمرد. وی در سال ۱۳۵۰ شمسی بزرگ‌ترین برنامه تبلیغاتی خود را با جنجال فراوان به اجرا درآورد. این برنامه تبلیغاتی، همان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی است که شاه می‌خواست از طریق آن برای خود مشروعیت ملی فراهم کند. این جشن‌ها، اگرچه موقعیت خاندان پهلوی را در جهان سرمایه‌داری، استحکام بخشید، اما هزینه گزافی را به اقتصاد کشور تحمیل کرد و بر عمق و گستره فقر عمومی افزود. دستگاه‌های دولتی، ماه‌ها پیش از آغاز جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، همه امکانات کشور را در راه توجیه این برنامه تبلیغی به کار گرفتند. شاه قصد داشت از این طریق، ایران را ملک مطلق خود نشان دهد و جهانیان را به تحسین خود وادارد. بدین رواز هیچ حیف و میلی دریغ نکرد. قصد دیگر او از این نمایش جهانی، ارضای جاه‌طلبی‌های خود و کسب آبرومندی برای خاندان خود بود.

در آستانه برگزاری این جشن، ده‌ها نفر از مبارزانِ فعال و غیرفعال دستگیر شدند و تا انتمام جشن، در زندان بودند. کشور به حالت تعطیل درآمد و دستگاه امنیتی شاه بیش از هر وقت دیگر، فعال و سخت‌گیر شده بود. در این جشن، ده‌ها تن از سران و پادشاهانِ دول همسایه و غربی شرکت کردند و همراه آنان، صدها خبرنگار، فیلمبردار و گزارشگر آمدند. گزارش‌گویایی از این جشن را از زبان دو نویسنده خارجی بشنوید:

«این جشن‌های پرشکوه و جلال و هزینه‌های گزافی که شاه به ملت تحمیل کرد و در تخت جمشید با دکوراسیون جانسن و غذای ماکزیم برگزار شد و سناریوی آن را آبل گانس، کارگردانی کرده و به روی صحنه آورده بود، هدفی جز تحصیل حمایت خارجیان نداشت. در آغاز مراسم که همه حضار در آرامگاه کوروش گرد آمده بودند، شاه با طمطراق زیاد و بدون اینکه پلک به هم زند، در مقابل میلیون‌ها نفر شنونده و تماشاگر رادیو و تلویزیون در دنیا چنین گفت: کوروش! ما در برابر آرامگاه ابدی تو هستیم، تا به تو با اطمینان بگوییم که آسوده بخواب، ما بیداریم. ما حق داریم با غرور تمام بگوییم که بعد از بیست و پنج قرن پرچم ایران با افتخار و سعادت در اهتزاز است و نام ایران آن چنان حیثیتی دارد که تو به آن دادی و کشور تو، همیشه در دنیایی که پراز وحشت و اضطراب است، حامل پیام ابدی تو از بشردوستی و انسانیت است.»^{۲۵}

«در این جشن‌ها از ملت ایران دعوت نشده بود و سه مرکز نظامی و سازمان مهمی از نیروی هوایی اطراف تخت جمشید را به دقت حفاظت می‌کردند. در شروع این جشن‌ها، عده زیادی محض احتیاط بازداشت شده بودند و تا شعاع ۱۲۰ کیلومتری تخت جمشید هیچ‌گونه مزاحمی وجود نداشت... شهر شیراز در نزدیکی تخت جمشید تحت حکومت نظامی بود. بدون شک، هزینه‌ای که شاه برای جلال و شکوه این جشن پانصد میلیون دلاری مصرف کرده بود، به یک دهم بودجه دولت در این سال می‌رسید و این امر، بعضی از صاحب نظرانِ منصب خارجی را به تعجب و بُهت واداشت و نتوانستند از اظهار آن خودداری کنند.»^{۲۶}

امام خمینی طی پیام‌های متعدد، جشن‌های تحمیلی را محکوم کرد و از عقب‌ماندگی کشور و واقعیت‌های تلخ حاکم بر جامعه ایران سخن گفت. سه ماه پیش از برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله (تیر ماه ۵۰) امام در نجف اشرف، سخنرانی مهمی کردند. در این سخنرانی، به وضع عمومی ایران و مشکلات مردم اشاره کرده، جشن‌های شاهنشاهی را سخت محکوم کردند.^{۲۷} مردم ایران به این پیام، عمل نمودند و به نشانه اعتراض، جشن‌ها را عملاً تحریم کردند. «خیابان‌ها خالی شد و بسیاری از مغازه‌ها در تمام دوره جشن‌های دو هزار پانصدساله بسته شدند و این چیزی است که نمایندگان مطبوعات خارجی که برای شرکت در این

جشن‌ها دعوت شده بودند، دیدند و شنیدند و در اخبار و گزارش‌های خود منعکس کردند.»^{۲۸} اما واکنش شاه در برابر مخالفت علما و بی‌رغبتی مردم به جشن‌های او، بسیار عوام‌فریبانه بود: اسدالله علم، وزیر دربار در طی یک مصاحبه نمایشی اعلام کرد: «از پولی که مردم به طیب خاطر برای برگزاری این آیین باشکوه پرداخته بودند، مبلغی هم زیاد آمده که اعلی‌حضرت همایونی امر فرموده‌اند که آن را صرف ساختن یک مسجد بزرگ و باشکوه اسلامی بکنیم.»^{۲۹}

سپاه دین، نغمه ناموزون

در اواسط ماه آبان سال ۱۳۵۰، شاه در تکمیل مواد انقلاب سفید خود، فرمان تشکیل سپاه دین را صادر کرد. انگیزه و برنامه استراتژیک دربار، در ماجرای این سازمان نوپیدا، به سیاست‌های کلان رژیم باز می‌گشت. سال ۵۰، آغاز درآمدهای کلان نفتی برای ایران و دیگر کشورهای منطقه بود. شاه به ثبات خود می‌اندیشید و در پی نفوذ بیشتر در میان مردم بود. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و موضع‌گیری‌های شجاعانه امام در برابر آن، فاصله شاه را از مردم، بسیار بیشتر از قبل کرده بود. بدین رو شاه در این اندیشه به سر می‌برد که این فاصله را کمتر کند و در عین حال، انحرافی را نیز در مسیر اسلام‌گرایی مردم پدید آورد. بنابراین شاه از این برنامه انحرافی دو هدف داشت:

۱. کاستن از فاصله خود با مردم؛

۲. حکومتی کردن تبلیغ دین و هدایت مجالس مذهبی و مساجد به سوی اهداف شاهنشاهی. درباریان بسیار دوست می‌داشتند که چنین وانمایند که با دین مشکلی ندارند. آرمان و آرزوی شاه آن بود که هم خود را به کوروش و داریوش وصل کند و هم جایگاه و پایگاه مناسبی در میان مسلمانان کشور خود بیابد. اورپانا فالاجی، خبرنگار ایتالیایی که مصاحبه مفصلی با محمدرضا شاه کرده بود، در کتاب «مصاحبه با تاریخ» می‌نویسد:

«از یک سو بر این اعتقاد بود که روح داریوش کبیر در او حلول کرده است و خداوند او را به این دنیا فرستاده است تا شاهنشاهی از دست رفته کوروش را از نو زنده کند و از سوی دیگر خود را فردی مذهبی معرفی می‌کرد که الهاماتی به او می‌شود و پیام‌هایی دریافت می‌کند. حتی دوبار حضرت قائم(ع) را دیده است، نه در خواب و رؤیا، بلکه در واقعیت.»^{۳۰}

شاه به انگیزه فریب مردم و ارتباط دادن خود و رژیمش به دین و دیانت، سپاه دین را مأمور کرد که به شهرها و روستاها بروند و نوعی از تبلیغات اسلامی را راه بیندازند. اما به حتم او هدفی

جز این نداشت که روحانیت مبارز را با نوعی رقیب مواجه کند و میدان تبلیغ دین را از انحصار روحانیان بیرون آورد.

بیش و پیش از همه امام خمینی در مقابل این تصمیم شاه، موضع گرفت و در پیامی به ملت ایران نوشت:

نغمه سپاه دین در شرایطی ساز می‌شود که دستگاه جبار هر روز، ضربه‌های پیگیری به پیکره اسلام وارد می‌کند و دست جنایتکار اسرائیل را در تمام شئون اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران باز گذاشته است... آنها در تجربه‌های طولانی خود فهمیدند که علمای معظم اسلام و وعاظ محترم با مجاهدت پیگیر خود، ملت‌ها را به نفع اسلام و قرآن سوق داده، هیچ‌گاه با تهدید و تطمیع به نفع دستگاه جبار و اجانب چپاولگر قدمی برنداشته‌اند و با کمال قدرت پست‌های خود را حفظ کرده و مساجد و مجامع را در خدمت قرآن کریم و اسلام عزیز در دست دارند و اگر چند نفر معمم بی‌حیثیت و از خدا بی‌خبر، به نفع دستگاه جبار قدمی بردارد، مطرود جامعه علمیه و جوامع اسلامی است. لهذا این نقشه خطرناک را کشیده‌اند تا به خیال باطل خود، دست علمای اعلام و مبلغین را کوتاه کرده، اسلام را به وسیله عمال خود بازیچه قرار دهند و اساس دیانت را برچینند تا به مقصد خود که قبضه کردن تمام ذخایر کشور است برسند و ملت مسلم را عقب مانده و استعمارزده نگه دارند.^{۳۱}

با هشدارها و همراهی دیگر مراجع عظام، این توطئه نیز خنثا شد. امام خمینی به درستی دریافته بود که این برنامه منحرف، با دیگر توطئه‌های شاهنشاهی، بسیار فرق می‌کند و اگر به توفیق برسد، خطر جدی و مهلکی برای تبلیغ دینی فراهم خواهد کرد. بدین رو تأکید می‌کنند که: «خطر این سپاه نامیمون که باید در خدمت استعمار، جمیع حقایق اسلام را به نفع آنها توجیه و تاویل کند، بزرگ‌ترین خطری است که مسلمین و در رأس آنها علمای اعلام با آن مواجه شده‌اند.»^{۳۲} پادزهری که امام برای این سم مهلک تجویز می‌کنند، هجوم جوانان به مساجد و اظهار تنفر از دین حکومتی است: «اینک بر مسلمین غیور و بخصوص نسل جوان روشنفکر است که با کمال جدیت از این نغمه ناموزون خانمانسوز، اظهار تنفر کنند و مساجد و محافل دینی را هر چه بیشتر گرم کنند و علاقه خود را به اسلام و علمای اعلام و وعاظ و خطبای محترم پیش از پیش ابراز نمایند.»^{۳۳}

این ماجرا، فرصت مناسبی را نیز پیش آورد تا رهبر انقلاب اسلامی ایران، ناخرسندی خود را از گروه «روحانی نمایان» ابراز کند. امام آنان را «معممین ساختگی» خواندند و از این رهگذر، مرز روشن میان اسلام محمدی و اسلام اموی را بیان کردند. ایشان، در نامه‌ای خطاب

به دانشجویان خارج از کشور و روحانیون حوزه‌های علمیه، گروه روحانی نما را «خطرناکترین دشمن اسلام و مسلمین» شمرده، یادآور شدند که: «به دست آنها نقشه‌های شوم دشمنان دیرینه اسلام و دست‌نشانندگان استعمار پیاده و اجرا می‌گردد.»^{۳۴}

وجوهات سیاسی

از حوادث مهم دیگر این سال (۱۳۵۰) فتوای انقلابی امام مبنی بر جواز هزینه کردن سهم امام (ع) برای خانواده‌های زندانیان سیاسی است. در روز ۲۶ آبان سال ۱۳۵۰، امام اجازه صرف ثلث سهم امام (ع) را برای کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی صادر کردند. ولی در همین سال از تأیید سازمان مجاهدین خلق خودداری فرمودند. کسانی که از نزدیک با ایشان مراوده، گفتگو و موانست داشتند، به خوبی می‌دانستند که امام خمینی به هیچ روی، مایل به تقویت و توسعه سازمان مجاهدین خلق نبودند. این موضع امام برای بسیاری از جوانان پنهان مانده بود و کسانی هم که از نظر ایشان آگاه بودند، گاه علت آن را نمی‌دانستند. اما چنانکه نزدیکان امام خبر می‌دادند، ایشان به دو جهت، در آن سال‌ها، پیوستن به سازمان را تأیید نمی‌کردند و هرگونه نسبتی را میان خود و آن سازمان، شدیداً نفی می‌فرمودند: دلیل نخست، افکار و اندیشه‌های التقاطی آنان بود که منشا تفسیرهای غلط و قرائتهای ناموزون از اسلام شده بود. علت دیگر مخالفت امام با سازمان، مشی مسلحانه آنان در مواجهه با رژیم بود. با وجود این، امام از اظهار نظر در مجامع عمومی و سیاسی کشور خودداری کردند تا رژیم نتواند از چنین اختلافاتی سوء استفاده کند.

دفاع از حقوق مهاجران

در دوران اقامت امام در عراق، چندین بار میان ایشان و حکومت وقت عراق، مشاجراتی در گرفت در نیمه دوم سال ۱۳۵۰، حکومت بعثی، ایرانیان مقیم آن کشور را به شدت تحت فشار قرار داده بود و از هرگونه عمل ضد انسانی، ابایی نداشت. به‌رغم آنکه امام خمینی در عراق، تبعیدی محسوب می‌شد، از اعتراض شدید به بعثی‌ها خودداری نکرد و طی تلگرافی در دوم دی‌ماه ۱۳۵۰، به رئیس جمهور عراق، هشدار داد که دست از اعمال خلاف انسانی خود بردارد. رئیس جمهور عراق به هشدار امام اعتنایی نکرد و به کار خود ادامه داد. بدین رو، امام عزم خود را برای خروج از عراق و سکونت در لبنان اعلام کرد. در آن روزها، امام گاه و بی‌گاه در این باره با اطرافیان و شاگردان خود سخن می‌گفت تا به تدریج اذهان طلاب را برای هجرت

خود به لبنان آماده کند. ولی رژیم بعثی عراق که از آثار این مهاجرت ناخواسته، به خوبی آگاه بود، با خروج امام از عراق مخالفت کرد. بدین ترتیب امام از همه توان و امکانات خود برای کم کردن فشار از روی مهاجران ایرانی سود جست؛ اگرچه نتیجه آن سال‌ها بعد ظاهر شد.

تشکیل حزب رستاخیز

آغاز دهه پنجاه، پایان ناکامی‌های خاندان پهلوی، به نظر می‌رسید. جنگ اعراب با اسرائیل، تحریم‌های نفتی و حوادث پی در پی سیاسی و نظامی در سطح جهان، قیمت نفت را به چهار برابر، افزایش داد. اما حتی این ثروت کلان، حرص شاه ایران را پاسخگو نبود و او را برای سرمایه‌گذاری‌های زنجیره‌ای آماده‌تر کرد. نویسندگان کتاب «مطالعات روستایی در ایران» پاره‌ای از درآمدهای غیر نفتی شاه را چنین می‌شمارند:

- فروش املاک غصبی پدر؛

- سرمایه‌گذاری در صنایع، بانکداری، حمل و نقل، هتل، کازینو و...

- تمام درآمدهای حاصل از بانک عمران؛

- موسسه دارو پخش؛

- کارخانه سیمان فارس؛

- کارخانه قند فریمان؛

- کارخانه شکر قهستان؛

- کارخانه شکر اهواز؛

- کارخانه قند پارس؛

- شرکت سهامی بیمه ایران؛

- شرکت نفتکش ملی و حمل و نقل خلیج؛

- کارخانه ایرانیت؛

- کارخانه بی - اف گودریچ^{۳۵}

علاوه بر او، خاندان و اعضای وابسته به او، هر یک به تنهایی صاحب سرمایه‌ها و صنایع بسیاری بودند و حتی به گفته برخی از آگاهان به امور دربار، ثروت اشرف، خواهر شاه، بیش از برادرش بوده است.^{۳۶} اما عمده درآمدهای او، همان درآمد حاصل از فروش نفت بود که هرگز به جیب صاحبان اصلی‌اش، یعنی ملت، نرفت؛ بلکه پس از قرار گرفتن در حساب‌های شخصی شاه و خانواده زراندوزش، صرف خرید اسلحه و تجهیزات نظامی می‌شد.

در اوایل دهه پنجاه، شاه ایران به مرتبه‌ای از ثروت و زراندوزی رسیده بود که فقط با پادشاه عربستان و یا بزرگ‌ترین سرمایه‌داران امریکایی، قابل قیاس بود. امام خمینی در اعلامیه‌ای که در سال ۵۲ خطاب به علما و خطبای ایران صادر کردند، به وضعیت اقتصادی کشور و اوضاع مالی شاه اشارات روشنی دارند.

در بعد سیاسی و ثبات پایه‌های حکومتی نیز، شاه احساس قدرت می‌کرد. جنبش مسلحانه، به شکست انجامیده بود. قیام‌های مردم در فرصت‌های متعدد، به‌ویژه در سالگردهای ۱۵ خرداد، سرکوب می‌شد و مخالفان سیاسی، کاملاً قلع و قمع شده بودند. فضای سیاسی کشور، به طرز فجیعی بسته و خاموش بود. دو حزب فرمایشی «ایران نوین» و «مردم» با دامن زدن به نزاع‌های ساختگی و بی‌اثر، هرازگاه نمایشی از فضای باز سیاسی کشور را اجرا می‌کردند؛ اما آنان نیز به انحلال خودخواسته رأی دادند و کشور را به کلی از هرگونه صدای اعتراض - هر چند نمایشی - خالی کردند.

در روزهای پایانی سال ۵۳، شاه که خود را در اوج قدرت نظامی، سیاسی و حتی فرهنگی می‌دید، طی یک سخنرانی، تأسیس حزب «رستاخیز» را اعلام کرد. اهداف شاه از تأسیس این حزب حکومتی، متعدد و در خور تأمل است. این حزب می‌توانست یکی از خاکریزهای دفاع از موجودیت رژیم باشد و در سازماندهی به هواداران رژیم، خدمات شایانی ارائه دهد. همچنین حزب رستاخیز، وظیفه توجیه و مشروعیت‌بخشی به نظام سلطنتی را برعهده داشت و با تشکیل جلسات به اصطلاح علمی و آکادمی، در مشروع و مقبول نشان دادن رژیم خاندان پهلوی می‌کوشید. بدین ترتیب، حزب رستاخیز برای شاه و وابستگان او، اهمیت بسزا و فراوانی یافت؛ به طوری که شاه در یکی از مصاحبه‌های خود، در همان روزها گفت: «کسانی که در این حزب وارد نشوند، به معنی آن است که علاقه‌ای به کشور خود ندارند و می‌توانند گذرنامه گرفته و از کشور خارج شوند.»^{۳۷}

موضوعاتی که در کانون توجه و تلاش‌های حزب رستاخیز قرار داشت، عبارت بودند از:

۱. تقویت و توجیه ارکان نظام شاهنشاهی؛

۲. قانون اساسی؛

۳. انقلاب، شاه و ملت.

واکنش امام خمینی در مقابل حزب رستاخیز، بسیار تند و شجاعانه بود. وی در پاسخ به استفتای گروهی از مردم درباره حزب رستاخیز، از فرصت استفاده کرده، در ۲۱ اسفند همان سال، خطاب به مردم نوشتند:

«نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام و کمک به ظلم و استیصال مسلمین است و مخالفت با آن از روشن ترین موارد نهی از منکر است.»^{۲۸}

حضرت امام آنگاه به برخی از انگیزه‌های تأسیس حزب اشاره کرده، آن را نغمه‌ای نازه برای هدم اسلام و محو اندیشه‌های انقلابی شمردند «که به دستور کارشناسان یغماگر برای اغفال ملت از مسایل اساسی، از حلقوم شاه برخاسته تا کشور را بیش از پیش، خفقان زده کند و راه را برای مسایلی که در نظر دارند، باز نمایند و قوه مقاومت را به کلی از ملت سلب نموده و نفس را در سینه‌ها حبس سازند.»^{۲۹} حضرت امام تأسیس چنین حزبی را نشانگر شکست طرح استعماری انقلاب سفید و عدم استقبال مردم از آن برشمرده، آن را خلاف قانون اساسی دانستند. نکته بسیار مهم در این مکتوب، پیش‌بینی امام درباره آینده حکومت سلطنتی است. در حالی که همه آگاهان سیاسی و نظریه پردازان داخلی و خارجی، تشکیل حزب رستاخیز را اوج اقتدار شاهنشاهی و نشانه نهایت ثبات رژیم پهلوی می‌دانستند، امام خمینی در همان پیام، نوید فروپاشی رژیم سلطنتی را می‌دهد و ضمن تمسخر آن، خطاب به علما می‌نویسد: «مطمئن باشید که رژیم در حال فرو ریختن است.»

فتواها و بیانات امام خمینی و برخی دیگر از علمای اسلام، مؤثر افتاد، و رژیم پهلوی، علی‌رغم تبلیغات گسترده، پس از چند سال، رسماً آن را منحل اعلام کرد. نمایشی بودن و خنثی بودن حزب رستاخیز را بهتر از این نمی‌توان نشان داد که با یک فرمان تشکیل شد و با یک فرمان دیگر منحل! بدون این که حتی یک نفر از طرفداران سرسخت آن لب به اعتراض بگشاید و تعطیلی آن را خسارت شمارد.

باز هم خرداد

دوازده سال از قیام پانزده خرداد ۴۲ می‌گذشت. روز ۱۷ خرداد ۵۴، مدرسه فیضیه قم بار دیگر شاهد قیام طلاب انقلابی بود. فضلا و طلاب انقلابی قم، به مناسبت گرامی‌داشت آن قیام خونین و برای اعلام بیعت مجدد با رهبری انقلاب، در مدرسه فیضیه تجمع کردند. در آن سال‌ها، صدای چندانی بر نمی‌خاست. حرکت‌های مسلحانه با بن‌بست ناکامی مواجه شده بودند و بسیاری از شخصیت‌های مبارز، اعم از دینی و ملی، در زندان‌ها به سر می‌بردند. اما فرزندان معنوی امام با حرکتی خودجوش و به یادماندنی در مدرسه فیضیه گردهم آمدند تا هم یاد شهیدان خرداد ۴۲ را گرامی بدارند و هم سکوت دهشتبار آن روزگار را بشکنند.

علی‌رغم مراقبت‌ها و اعمال محدودیت‌های بسیار، مجلس با شکوهی در مدرسه فیضیه برگزار شد. این حرکت انقلابی و بت‌شکنانه، بر رژیم بسیار گران آمد. مأمورین پلیس مدرسه را محاصره کردند و بی‌رحمانه، طلاب حاضر در آن محیط معنوی و علمی را مورد ضرب و شتم قرار دادند. ده‌ها نفر شهید و صدها نفر مجروح و دستگیر شدند. اما همچنان، فریادهای «دروید بر خمینی» و «مرگ بر سلسله پهلوی» از هر گوشه شنیده می‌شد. دو روز محاصره مدرسه و ضرب و شتم طلاب ادامه داشت و در این مدت، رژیم با همه قوای نظامی و سازمانی خود به جنگ طلاب جوان آمده بود. بالاخره، پس از قتل چندین نفر و دستگیری کلیه معترضین، محاصره از مدرسه برداشته شد. حضرت امام خمینی به همین مناسبت، پیام نویدبخشی، خطاب به عموم مردم ایران صادر کردند:

اخبار واصله از ایران، به دنبال شکست مفتضحانه شاه در حزب بازی جدید، با آن که موجب کمال تأسف و تأثر است، مایه امید و طلیعه درخشان آزادی است... مخالفت دانشگاه‌های سرتاسر ایران - به حسب اعتراف شاه - و مخالفت علمای اعلام و طبقه محصلین و طبقات مختلف ملت، با همه فشارها و قلدری‌ها، طلیعه به دست آوردن آزادی و رهایی از قید استعمار است. شرکت نکردن ملت غیور در حزب فرمایشی و انتخابات خائنانه، نمونه بیداری و پیروزی است.^{۴۰}

غیر از این پیام، حضرت امام خمینی در همان سال چندین پیام مهم دیگر صادر کردند که در همگی آنها، نوید پیروزی و خبر نزدیک بودن شکست شاه نظرها را جلب می‌کرد. مثلاً در پیام به هفتمین کنگره سالیانه انجمن‌های اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا در ۵۴/۷/۲ نوشت:

نقطه روشنی که در این آخر عمر، برای من امیدبخش است، همین آگاهی و بیداری نسل جوان و نهضت روشنفکران است که به سرعت در حال رشد است و با خواست خداوند تعالی، به نتیجه قطعی که قطع‌ایادی اجانب و بسط عدالت اسلامی است، خواهد رسید.^{۴۱}

تغییر تاریخ اسلامی

شاه، از شکست خود در ماجرای حزب رستاخیز، نه عبرت گرفت و نه بر سر عقل آمد؛ بلکه در اقدامی دیگر، به انگیزه جبران شکست‌های پیشین، دست در تاریخ ملت مسلمان برد و آن را از هجری به شاهنشاهی برگرداند. او برای این اقدام خنده‌دار و بی‌مبنای خود، هیچ توجیهی نداشت جز اینکه، بدین ترتیب جهانیان خواهند دانست که ما تمدن و فرهنگی بزرگ و

کهنسال داریم و ریشه آن به چند هزار سال پیش می‌رسد. این تغییر که در سالگرد تولد رضاخان (۲۴ اسفند ۱۳۵۴) از تصویب مجلس سناگذشت، پرده‌ای دیگر از نمایش اسلام‌زدایی رژیم و محو همه آثار دینی و سنتی از جامعه بود. تغییر مبدأ تاریخ مسلمانان، از هجرت پیامبر، به مبدأ سلطنت شاهان هخامنشی، غیر از آن که موهوم، بی پایه و بی پشتوانه تاریخی بود، هیچ‌گونه توجیه عقلانی، انسانی، ملی و دینی نداشت؛ جز آنکه بدین طریق، برخی از عقده‌های درونی خاندان پهلوی گشوده می‌شد.

مردم ایران، هم به دلیل پیروی از منویات رهبر تبعیدی خود، و هم به سائقه علایق و انگیزه‌های دینی، هرگز زیر بار این تاریخ جدیدالتأسیس نرفتند؛ زیرا نیک می‌دانستند که این تغییر خائنانه، مبدأ و آغازی خواهد شد برای بسیاری از تغییرات دیگر. نیز می‌دانستند که با محو تاریخ هجری، رابطه آنان با همه مناسبت‌های دینی و حوادث تاریخی و رخداد‌های دوره اسلامی و خاطره‌های معنوی می‌گسلد، و برای آنان چیزی جز یک مشت استخوان که زیر خروارها خاک پنهان است، باقی نمی‌ماند.

به گفته یکی از نویسندگان:

«رضاخان با همه قلدری و یکه‌تازی‌اش جرئت چنین کاری را پیدا نکرد. این کار، گذشته از ساختگی بودنش، از جهتی خنده‌دار نیز بود؛ زیرا در سال ۱۳۵۰، به مناسبت ۲۵۰۰ ساله شدن شاهنشاهی ایران، جشن باشکوهی گرفته شد و حال آنکه، طبق تقویم و تاریخ جدید، با محاسبات جعلی، دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی با سال جلوس سلطنت محمدرضا مطابقت پیدا کرد تا تاریخ جدید، هم نشانه مبدأ تاریخ شاهنشاهی باشد و هم نشانه سلطنت محمدرضا! بدین معنا که دو رقم سمت چپ، طول قرون شاهنشاهی و دو رقم سمت راست آن، مدت سلطنت محمدرضا را نشان می‌داد تا همگان بدانند که پادشاهی محمدرضا در ادامه ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، و او وارث کورش کبیر است!»^{۴۲}

امام خمینی که هیچ‌گاه در برابر اقدامات غیرانسانی و ضداسلامی رژیم کوتاه نیامده و سکوت اختیار نکرده بود، این بار نیز با تمام توان و امکانات خود به مبارزه با این تصمیم خطرناک پرداخت و تحریم شرعی آن را صادر کرد:

این تغییر [تغییر مبدأ تاریخ] از جنایات بزرگی است که در این عصر به دست این دودمان کتیف واقع شد. بر عموم ملت است که با استعمال این تاریخ جنایتکار مخالفت کنند و چون این تغییر، هتک اسلام و مقدمه محو اسم آن است، خدای نخواست، استعمال آن بر عموم حرام و پشتیبانی از ستمکار و ظالم و مخالفت با اسلام عدالت‌خواه است.^{۴۳}

این تاریخ جعلی، به رغم هیبت شاهانه و هیئت موقرانه‌اش، بیش از یک سال و چندماه، عمر نکرد و شاه رسماً لغو آن را در سال ۵۷ اعلام کرد.

فراز و نشیب‌های تند

تیرگی روابط میان رژیم بعثی عراق و نظام سلطنتی ایران، چند سالی این فرصت را در اختیار رهبر انقلاب اسلامی ایران گذاشت که نامه‌ها و پیام‌های خود را به طرق گوناگون به گوش مردم ایران برساند. اما این تیرگی روابط بین دو کشور، چندان نپایید و بالاخره در اسفند ۱۳۵۳، شاه با شرکت در جلسه سران اپک، دست دوستی به سوی اعراب دراز کرد. همزمان، هواری بومدین رئیس جمهور الجزایر و انور سادات رهبر مصر و دوست صمیمی شاه، توانستند محمدرضا و صدام را به پای میز مذاکره بکشانند و قرارداد رفع اختلاف مرزی را به امضای طرفین برسانند. اسناد مربوطه، پس از تصویب مجالس دو کشور، در اول مرداد ماه ۱۳۵۵ مبادله و لازم الاجرا شد.

دور جدید روابط میان دو کشور عراق و ایران، بر محدودیت‌ها و تنگناهای امام خمینی در رهبری نهضت افزود. از این رو امام در پاسخ به کسانی که از ایشان خواسته بودند به مسلمانان لبنان کمک مالی کنند، می‌نویسند: «دست و کلای این جانب تقریباً یا مقطوع و یا قریب به قطع است و آنچه به طور غیر عادی می‌رسد، چیزی نیست که بتوان با آن، امری به این خطیری را انجام داد.»

با این همه، امام از هیچ کوششی دریغ نکردند و حتی در آن وضعیت نامطلوب و سخت، به مخالفت‌های خود با رژیم شاه ادامه دادند؛ به طوری که در همان زمان سفیر کبیر ایران در عراق به وزارت خارجه نوشت: «آیت الله خمینی در عراق ساکت ننشسته و شدیداً علیه رژیم فعالیت می‌کند. خواهشمند است دستوری در این زمینه صادر کنید تا تکلیف ما روشن شود.» پاسخ این تکلیف خواهی را شاه شخصاً نوشت: «برای چندمین بار گفتم این صدا را خفه کنید.»^{۲۴}

در سی دیماه ۱۳۵۵ ش، دمکرات‌ها در امریکا به قدرت رسیدند و به دلیل مجموعه‌ای از شرایط جهانی و داخلی کشورهای وابسته، فشارهایی را برای اجرای اصلاحات و گشایش فضای سیاسی اعمال کردند. شاه ایران، علی‌رغم میل باطنی خویش می‌کوشید تا چنین وانمود کند که او خود تصمیم گرفته است که به مردم آزادی دهد! در پی این گشایش نسبی در فضای سیاسی کشور، جلسات شب‌های شعر و سخنرانی‌های انتقادی و نامه‌نویسی‌های

روشنفکران مخالف شاه آغاز شد و مراسم بزرگداشت دکتر علی شریعتی و نیز بزرگداشت جلال آل احمد و دکتر مصدق، به تظاهرات سیاسی مبدل شد.

اما شاه که به هیچ روی حاضر به دادن این مقدار آزادی نیز نبود، با تطمیع‌ها و قول و قرارهای بسیار توانست نظر مساعد کارتر، رئیس جمهور دمکرات امریکا را به سود خود جلب کند و از زیر بار برنامه‌های حزب دمکرات، شانه خالی کند. کارتر و مشاور امنیتی او نیز خیلی زود کوتاه آمدند و دوباره با اطمینان‌هایی که به او دادند، دست وی را برای ادامه سیاست‌هایش بازگذاشتند؛ به طوری که شاه در آبان ۵۶ به دیدار کارتر شتافت و در همان جا وی را متقاعد کرد که بهترین شیوه کشورداری و حفظ امنیت برای منافع امریکاییان، همان شیوه و روش او در حکومت است. کارتر نیز در دی ماه ۵۶ به تهران آمد و شب سال نو را با شاه و خانواده‌اش گذراند. در همان شب، طی نطقی در سر میز شام گفت: «ایران مرهون شایستگی شاه در رهبری کشور است؛ زیرا او توانسته است ایران را به صورت یک جزیره ثبات در یکی از پر آشوب‌ترین نقاط دنیا درآورد. نظرات ما در مسائل مربوط به امنیت نظامی متقابل، با هیچ کشوری به اندازه ایران نزدیک نیست و من نسبت به هیچ رهبری، مانند شاه این همه احساس حق شناسی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم.»^{۴۵}

به رغم آن که شاه به همه قول و قرارهای خود عمل کرد و مثلاً تا آنجا که توانست بهای نفت را ثابت نگه داشت و همچنان حراست از منافع امریکاییان را در منطقه با جد و جهد فراوان ادامه داد، اما دمکرات‌ها در امریکا، به منافع درازمدت کشور خود می‌اندیشیدند و از این رو، همچنان بر سر مسئله حقوق بشر، پافشاری می‌کردند و از شاه می‌خواستند که برای حفظ و ثبات پایه‌های حکومت خود، مانع بروز انفجار عمومی و یک نهضت فراگیر شود. آقای حمید انصاری در کتاب حدیث‌بیداری در این باره می‌نویسد: «کمک‌های مالی گسترده شاه به جمهوری خواهان در جریان انتخابات ریاست جمهوری امریکا، نتیجه‌ای نبخشید. جیمی کارتر با شعار حقوق بشر و محدودیت در صدور اسلحه به خارج کشور، پیروز شده بود. این شعارها به منظور جلوگیری از رشد احساسات ضد امریکایی در کشورهای نظیر ایران و پوشش دادن به بحران اقتصادی داخل امریکا و وارد آوردن فشار بیشتر بر شوروی (سابق) برای گرفتن امتیازات در جریان مذاکرات کنترل سلاح‌های هسته‌ای (سالت) مطرح شده بود. متعاقب سیاست‌های حزب دمکرات امریکا، شاه در ایران سیاست فضای باز سیاسی را اعلام کرد و دست به تغییرات ظاهری و جابه‌جایی مهره‌ها زد. [از جمله عزل هوبدا، پس از ۱۳ سال از پست نخست وزیری]. خط مشی‌های امریکا در مورد ایران که به وسیله وزارت خارجه امریکا و سازمان سیا ترسیم و

به سفارت این کشور در تهران ارسال می‌شد و بعدها در مجموعه اسناد لانه جاسوسی منتشر گردید، نشان می‌دهد که هیچ‌گونه تغییری در روند حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا از شاه بروز نکرده بود و دمکرات‌ها نیز همچون گذشته، شاه را عاملی اساسی برای حفظ منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس می‌دانستند و به همین دلیل نیز ایران از طرح محدودیت صدور اسلحه مستثنا شد. سفر کارتر و همسرش به تهران و سخنان او در پشتیبانی بلاشرط کاخ سفید از شاه بیانگر این بود که فضای باز سیاسی، حرکتی نمایشی و زودگذر می‌باشد.^{۴۶}

اما همین حرکت نمایشی و زودگذر، فرصتی مغتنم را در اختیار رهبر هوشمند ایران قرار داد تا بر مخالفت‌های علنی خود بیفزاید و صدای ملت را به گوش جهانیان برساند. چنان که در مرداد ماه ۵۶، طی پیامی اعلام کرد:

اکنون به واسطه اوضاع داخلی و خارجی و انعکاس جنایات رژیم در مجامع و مطبوعات خارجی، فرصتی است که باید مجامع علمی و فرهنگی و رجال وطن‌خواه و دانشجویان خارج و داخل و انجمن‌های اسلامی، در هر جایی درنگ از آن استفاده کنند و بی‌پرده به پا خیزند... نادیده گرفتن حقوق صدها میلیون مسلم و مسلط نمودن مشتی اوباش بر مقدرات آنها و مجال دادن به رژیم غیر قانونی ایران و دولت پویشی اسرائیل برای غصب حقوق مسلمین و سلب آزادی و معامله قرون وسطایی، جنایاتی است که در پرونده رؤسای جمهور آمریکا ثبت می‌شود.^{۴۷}

فرصت پیش آمده، پس از چند سال اختناق و سکوت مرگبار در کشور، قشرهای بسیاری را در جامعه به حرکت در آورد. روز ۱۵ خرداد ماه سال ۵۶، دانشجویان مسلمان ساکن کوی دانشگاه تهران، به مناسبت سالگرد پانزدهم خرداد، دست به تظاهرات با شکوهی زدند و پس از سال‌ها دوباره شعار «دروغ بر خمینی» شنیده شد. این راهپیمایی با حمله گارد شاهنشاهی به زد و خورد و درگیری انجامید. روز بعد، دانشجویان مسلمان دانشکده اقتصاد، تظاهراتی مشابه و با همان شعارها به راه انداختند که سخت بر شاه و دربار گران آمد.

شهادت دکتر شریعتی

در آخرین روزهای همان ماه (۵۶/۳/۲۹) شاه در مصاحبه با رادیو فرانسه به جهانیان هشدار داد که پایه‌های حکومتش در حال فرو ریختن است و اگر اوضاع همین‌سان پیش رود، امریکاییان از استقرار یک ایران طرفدار آمریکا، محروم خواهند شد. در همان حالی که شاه با خبرنگار فرانسوی در حال گفتگو بود، اتفاقی هولناک و جانسوز در شرف وقوع بود: مرگ دکتر

علی شریعتی. اعلان خبر ارتحال این متفکر بزرگ و سخنور ماهر اسلامی، موجی از خشم و آشوب را برانگیخت. نفوذ دکتر علی شریعتی و اندیشه‌های بیدارگرانه او در نسل جوان، خبر ارتحال او را به یک اتفاق بزرگ در تاریخ انقلاب اسلامی، بدل کرده است. او یک ماه پیش از فوت، مخفیانه از ایران خارج شده بود و پس از عمری تلاش در راه معرفی چهره‌ای نواز اسلام، در بلاد غربت جان باخت. دوستان و یاران او، مرگش را غیر طبیعی دانستند؛ به‌ویژه آن‌که ساواک پس از اطلاع از خروج وی، مانع الحاق همسر و فرزندانش به او شد.

دو روز پس از مرگ شریعتی، دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران، پس از نماز ظهر و عصر، تظاهرات بزرگی به راه انداختند که دامنه آن به بیرون از محوطه دانشگاه کشید. در همان روز، روزنامه کیهان، عکس بزرگی از دکتر علی شریعتی را در صفحه اول چاپ کرد و شرح نسبتاً مفصلی از زندگی، مدارج علمی و آثار او درج نمود. در این مقاله، اشاره‌ای به سوابق سیاسی و مبارزاتی وی نشده بود. این مقاله، کوششی برای محو خاطره دکتر شریعتی و لکه‌دار کردن او بود که با واکنش شدید جوانان و دانشگاهیان مواجه شد.

مرگ دکتر شریعتی، منشأ سلسله‌ای از تظاهرات و مخالفت‌های علنی شد: دانشگاهیان تبریز در ۲ تیر، دانشجویان مستقر در دانشگاه تهران در سوم تیرماه، بازاریان تهران در ۵ تیر و همین‌طور مشهد و اصفهان و... .

در همان زمان، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا و بسیاری از شخصیت‌های مهم خارج از کشور، برای امام خمینی پیام‌هایی مبنی بر تسلیت فقدان دکتر علی شریعتی، ارسال کردند. امام در تلگرامی خطاب به یکی از اعضای اصلی انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا نوشتند: «در این نفس‌های آخر عمرم، امیدم به طبقه جوان عموما و دانشجویان خارج و داخل اعم از روحانی و غیره می‌باشد. .. من به جوانان عزیز، نوید پیروزی و نجات از دست دشمنان انسانیت و عمال سرسپرده آنها می‌دهم.»^{۴۸}

درگذشت ناگهانی دکتر علی شریعتی، به‌حتم یکی از مهم‌ترین عوامل شتاب گرفتن نهضت و آغاز حرکت‌های خودجوش و دانشگاهی بود که به هیچ وجه نمی‌توان نقش آن را در پیروزی انقلاب و اوج‌گیری مخالفت‌های مردمی، انکار و یا کم‌رنگ کرد.

شهادت آیت‌الله مصطفی خمینی

آیت‌الله مصطفی خمینی فرزند ارشد امام و مرد دین و دانش و سیاست، در اول رجب ۱۳۰۹/۱۳۴۹ شمسی در شهر قم دیده به جهان گشود. پس از اتمام دوره دبستان، به تشویق پدر،

وارد حوزه شد و در کمترین زمان ممکن، مراحل دروس حوزوی را پشت سر گذاشت. پس از هفت سال استفاده از استادان دروس سطح، مانند آیت‌الله صدوقی، حائری، سلطانی و عبدالجواد اصفهانی، به محضر آیات عظام بروجردی و پدر عالیقدرشان رسیدند و دو درس مهم خارج را از ایشان فراگرفتند. نخست بر سر درس خارج فقه آیت‌الله العظمی بروجردی حاضر می‌شدند و پس از ارتحال آن مرجع بزرگ دینی، خارج فقه را نیز از پدر خود آموختند.

هوش، ذکاوت، تیزبینی و اندیشه‌های ژرف علمی وی از همان سال‌های نخست جوانی، بر همگان آشکار شد. در میان سالی نیز به چنان درجه‌ای در علوم معقول و منقول دست یافت که از همان زمان، تعبیر «امید اسلام» در حق او به کار می‌رفت. غیر از فقه و اصول، از محضر علمی علامه طباطبایی و علامه رفیعی قزوینی، استفاده‌های فلسفی و عرفانی برد. تبحر وی را در این زمینه‌ها می‌توان از حاشیه‌های او بر کتاب مبدأ و معاد ملاصدرا دریافت. حوزه تالیفات آن روحانی عالی‌مقام از فقه و اصول و فلسفه نیز درمی‌گذرد و به تفسیر و تاریخ نیز وارد می‌شود.^{۴۹}

اما اهمیت بی‌نظیر و زبانزد آن مجتهد انقلابی، بیش از همه در نقشی است که در به ثمر رسیدن انقلاب بازی کرد. بی‌هیچ شک و ریبی، خبر ارتحال یا شهادت وی، همچون صاعقه‌ای بر شاخه‌های زرد و پاییزی رژیم سفاک پهلوی زد و همه را فرو ریخت. پس از پخش خبر ارتحال او، مردم راه خود را روشن‌تر و صریح‌تر از پیش یافتند و به جلو تاختند.

او بیش از هر کس دیگری به آرمان‌های پدر انقلابی خود، معتقد و کوشا بود و جایگاه پدر را در علم و سیاست، نیک می‌دانست. از همین رو، بیش از دیگران خود را به اطاعت و التزام اوامر ایشان درآورده بود.

نقش سیاسی شهید حاج آقا مصطفی از خرداد ۴۲ آغاز می‌شود و تا پایان عمر ادامه می‌یابد. به‌ویژه در حوادث خونین ۱۵ خرداد ۴۲، در سازماندهی و حفظ روحیه نیروهای انقلابی و برقراری ارتباط آنان با رهبری انقلاب، نقش درخشان و برجسته‌ای را برعهده داشت. در واقع وی، رابط نهضت با رهبر تبعیدی انقلاب بود. به همین دلیل، رژیم حضور وی را در آن سال‌ها تاب نیاورد و پس از تبعید امام به ترکیه در ماجرای کاپیتولاسیون، آن شهید را نیز دستگیر و در زندان «قرزل قلعه» حبس کرد. حبس آقا مصطفی، چندان به طول نینجامید؛ اما پس از آزادی به خارج از کشور تبعید شد. در تمام مدت تبعید و دوازده سالی که در نجف بود، همواره یار و یاور امام و پشتیبان نهضت اسلامی ایران بود و در آن شرایط سخت طاقت‌فرسا، مایه روشنی چشم پدر و امید انقلاب شد.

رژیم شاه، حاج آقا مصطفی را عامل اصلی تحركات و مبارزات اسلامی مردم ایران می‌شناخت

و حتی بر این گمان بود که وی محرک رهبر کبیر انقلاب نیز هست. بدین رو همواره در اندیشه حذف وی از صحنه سیاست و یا حیات بود. در یکی از اسناد ساواک، در این باره، آمده است: «قرائنی نشان می‌دهد که فعالیت‌های سیاسی [آیت‌الله] خمینی به وسیله فرزند متوفای او صورت می‌گرفت و با مرگ او، احتمالاً این فعالیت‌ها مختل خواهد شد؛ مضافاً به اینکه تا زمان نامحدودی در ادامه فعالیت اطرافیان خمینی وقفه ایجاد شود و احیاناً روی روش‌های جاری او تاثیر می‌گذارد.»^{۵۰}

سرانجام رژیم شاهنشاهی در اول آبان ۱۳۵۶ / نهم ذیقعد ۱۳۹۷ قمری، مرد علم و مبارزه و فرزند شایسته امام خمینی را به طرز مرموزی به شهادت رساند و با این حادثه جانگداز، نهضت اسلامی مردم مسلمان ایران را وارد جدی‌ترین و راسخ‌ترین مرحله خود کرد. نخست چنین به نظر می‌رسید که آن بزرگوار به سگته قلبی یا مغزی، جهان را وداع گفته است، ولی نظر پزشک متخصص و قرائن دیگر، نشان داد که آنچه اتفاق افتاد، از مقوله شهادت است نه مرگ.^{۵۱} مرحوم حاج آقا احمد خمینی در این باره می‌گوید:

آنچه می‌توانم بگویم و شکی در آن ندارم، این که ایشان را شهید کردند؛ زیرا علامتی که در زیر پوست بدن ایشان، روی سینه ایشان، روی سر و دست و پا و صورت ایشان بود، حکایت از مسمومیتی شدید می‌کرد. من شکی ندارم که او را مسموم کردند؛ اما چگونه این کار صورت گرفت، نمی‌دانم؛ ولی همین قدر می‌توانم بگویم که ایشان چند ساعت قبل از شهادت در مجلس فاتحه‌ای شرکت کردند که در آنجا بعضی از ایادی رژیم پهلوی دست اندرکار دادن چای و قهوه مجلس بودند.^{۵۲}

به هر روی شهادت حاج آقا مصطفی و حوادث پس از آن، از مهم‌ترین رویدادهای سال ۵۶ بود که یک سال بعد به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید. به همین رو، امام خمینی شهادت فرزندشان را «از الطاف خفیه الهی» شمردند. مجالس و مراسمی که به یادبود نام و خاطره آن شهید گرامی، در ایران و پاره‌ای از کشورهای اسلامی و غربی برگزار شد، دوباره نام «خمینی» را در فضای خفقان‌زده ایران، بلندآوازه کرد و آن مجالس، خود بهانه‌ای شد تا پس از ۱۳ سال نام امام خمینی، آشکارا برده شود.

۱۹ دی، آغازی دوباره

چالمرز جانسون، از نظریه پردازان مشهور انقلاب، در کتاب معروف خود، موسوم به تحول انقلابی، برای هر رخداد مهمی در سرنوشت ملتی، سه عامل را شرط اساسی می‌داند:

۱. ایدئولوژی؛

۲. انعطاف‌ناپذیری نخبگان؛

۳. عوامل شتاب‌زا.^{۵۳}

نهضت اسلامی ایران، دو عامل نخست را به کمال داشت، آنچه مانع رسیدن کاروان انقلاب به منزل مقصود بود، فقدان عوامل شتاب‌زا و محرک نیرومند بود.

شهادت حاج آقا مصطفی و قیام مردم قم در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۶ از اصلی‌ترین عوامل شتاب‌دهنده به جریان نهضت بودند که پیروزی انقلاب اسلامی را در ایران تسریع بخشیدند. حوادثی که از نیمه اول سال ۱۳۵۶ در صحنه سیاسی کشور روی داد، وحشت و نگرانی فزاینده رژیم و دستگاه‌های امنیتی را برانگیخت و پیامدها و تداوم رویدادها، در ماه‌های بعد نشان داد که نگرانی حکومت، چندان هم بی‌مورد نبوده است. شهادت دکتر علی شریعتی و آیت‌الله مصطفی خمینی موجی از خشم و نفرت را علیه حکومتیان برانگیخته بود؛ به طوری که رژیم در مهار آن، راهی پیش پای خود نمی‌دید.

اشتباه دیگر رژیم، حمله مطبوعاتی به رهبری نهضت بود. درباریان تصمیم گرفته بودند که چهره پیشوای انقلاب اسلامی را که پس از شهادت فرزندش، نام‌آورتر شده بود، مخدوش کنند. آنان در آن زمان به پشت‌گرمی حمایت‌های کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، پایه‌های قدرت خود را همچنان مستحکم می‌دیدند و در ارزیابی توان بالقوه مذهب، دچار خطای بزرگی شدند. بدین رو در روز ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶، هم‌زمان با سالروز کشف حجاب، توسط رضاشاه، روزنامه اطلاعات به دستور مستقیم هویدا، وزیر وقت دربار، مقاله‌ای توهین‌آمیز و سراسر کذب و افترا، علیه امام خمینی و روحانیت به چاپ رساند. عنوان مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» بود و کسی به نام احمد رشیدی مطلق (ا) آن را امضا کرده بود. داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی در دولت آموزگار در اشاره به این مقاله می‌گوید:

«آن مقاله، مسلماً پاسخی بود به حملات خمینی به شاه... شاه حقیقتاً از این حملات زخمی شده بود؛ چون خودش را در اوج قدرت و محبوبیت می‌دید... کارتر قوت قلبی به شاه داد که برایش قابل تصور نبود. خیلی از حدود متعارف دیپلماتیک تجاوز کرده بود و احساس می‌کرد که دیگر محلی برای نگرانی نیست و الان وقتش است که به مبارزه‌ای که خمینی پیش کشیده و شروع کرده است، پاسخ دهد.»^{۵۴}

دو روز بعد از چاپ مقاله مزبور، مردم قم دست به تظاهراتی عظیم زدند و آخرین پایه‌های حکومت را نیز به لرزه درآوردند. از شواهد و قرائن موجود در تاریخ معاصر چنین برمی‌آید که

قیام ۱۹ دی از عوامل مهم و اساسی در احیای نهضت اسلامی و فراگیری آن است. این عامل، همه موتورهای ماشین انقلاب را روشن کرد و حتی ابتکار عمل را از دست انقلابیون غیرمذهبی نیز خارج کرد. «حوادث قم را در دی ماه ۱۳۵۶ می‌توان نقطه عطفی دانست که در آن، بخش اعظم ابتکار عمل در نهضت ایران از دست نیروهای غیرمذهبی خارج شد و به دست مخالفان و مبارزان مذهبی افتاد... حتی اگر مقامات مسئول ایران، شعور این را داشتند که این اتهامات را بر آیت‌الله خمینی وارد نسازند، باز هم حرکتی که به رهبری روحانیون آغاز شده بود، رهبری نیروهای مخالف شاه را در دست می‌گرفت.»^{۵۵}

به هر روی، انتشار مقاله توهین آمیز روزنامه اطلاعات، آنچنان احساسات مذهبی را بیدار کرد که مقامات پهلوی را سخت به حیرت انداخت. واکنش ۱۹ دی ۵۶، اوج رویارویی مردم با حکومت شاه بود؛ حرکتی که ضمن سلب اعتماد عمومی مردم، اقشار دیگر جامعه به خصوص نظامیان را تا حدود بسیاری نسبت به شاه بی‌اعتماد کرد و می‌رفت که در مدت کوتاهی، عامل اصلی جذب قشر عظیمی از آنان به توده مردم گردد.

صبح روز ۱۹ دی ماه، هزاران نفر از طلاب حوزه علمیه قم و مردم آن شهر انقلابی، به سوی منازل مراجع به راه افتادند و اعتراض شدید خود را نسبت به وضع موجود و اهانت‌های شاه به پیشوای خود، اعلام کردند. در پی این اعتراض عمومی و شدیدالحن که با همدلی و پشتیبانی همه مراجع همراه شد، عده‌ای از طلاب و مردم قم به شهادت رسیدند و عده بسیاری از ایشان زخمی و دستگیر شدند.^{۵۶}

به دنبال این کشتار وحشیانه، تا چندین روز، حوزه‌ها و بازار قم، تعطیل شد و تظاهرات پراکنده ادامه یافت. این قیام خونین و مؤثر، همچون نوری در تاریکی درخشید و فریاد رسایش، سکوت مرگبار آن زمان را در هم شکست. شهادت آقا مصطفی و قیام مردم قم، عرصه را برای مخالفت‌های گسترده‌تر و آشکارتر گشود و نقطه آغازی بود برای تعرضات فیزیکی به مراکز دولتی، از جمله ساختمان حزب رستاخیز و بسیاری از بانک‌ها و تأسیسات حکومتی. از دیگر آثار این رخداد مهم سیاسی، تعویض نخست‌وزیر در سطح حکومت بود؛ آموزگار برکنار شد و جای خود را به شریف امامی داد.

نهضت ادامه دارد

شهادت آقا مصطفی، قیام ۱۹ دی و توابع آن، مرگ مشکوک دکتر علی شریعتی و تجمعات پراکنده در مساجد، دانشگاه‌ها و بازار، سال ۵۶ را، سال تعیین سرنوشت ایران رقم زد. امام

خمینی در برابر همه حوادث روزهای آن سال، واکنش‌های سریع و صریح از خود نشان می‌دادند و هوشمندانه‌ترین بهره‌برداری‌های ممکن را از هر حادثه‌ای می‌کردند. پیام‌ها و سخنرانی‌ها و عکس‌العمل‌های الهی آن پیشوای راستین، نگذاشت که حتی یک قطره خون در آن روزهای جنگ و جدال، هدر رود و همه را به سیلی بنیان افکن تبدیل کرد.^{۵۷}

از سوی دیگر، مراسم یادبود شهیدان ۱۹ دی قم، در تبریز و یزد و جهرم و شیراز و اصفهان و تهران، فضای عمومی کشور را یکپارچه انقلابی کرده بود. رژیم پهلوی، جز واکنش‌های خشونت‌آمیز و خونین، راه دیگری پیش پای خود نمی‌دید؛ اما این راه نیز او را از چاهی که به مدت پنجاه سال حکومت خود و پدرش کنده بودند، بیرون نیاورد؛ بلکه هر عمل ناشیانه و نابخردانه او، بر شعله‌های انقلاب می‌افزود و مردم را در راهی که انتخاب کرده بودند، مصمم‌تر می‌کرد.

شاه، غیر از اقدامات نظامی، گاه به ترفندهای سیاسی نیز متوسل می‌شد؛ از جمله دادن جای هویدا - پس از ۱۳ سال نخست‌وزیری - به جمشید آموزگار که از تکنوکرات‌های عمل‌گرا محسوب می‌شد. اما دیری نپایید که آموزگار نیز مجبور شد که جای خود را به یکی از ارکان فراماسونری ایران، یعنی جعفر شریف امامی بدهد و خود به کناری رود.

شریف امامی، نام دولت خود را «دولت آشتی ملی» گذاشت؛ اما دیگر برای این دست از فریبکاری‌ها، بسیار دیر شده بود. به‌ویژه آنکه کشتار ۱۷ شهریور در زمان صدارت او اتفاق افتاد و مردم، معنای جدیدی از «آشتی ملی» را نیز دریافته بودند! در روز جمعه، ۱۷ شهریور ۵۶، مردم تهران که در میدان ژاله (شهدا) گرد هم آمده بودند تا فریادهای خود را به گوش جهانیان برسانند، سربازان ارتش پهلوی به روی آنان آتش گشودند و شمار بسیاری از مردان و زنان انقلابی را به شهادت رساندند.

حکومت، در تهران و ۱۱ شهر دیگر، رسماً حکومت نظامی اعلام کرد. این وضعیت فوق‌العاده در کشور، که زمانی نیز برای پایان آن تعیین نشده بود، با مخالفت‌ها و افشاگری‌های صریح رهبر انقلاب مواجه شد. امام در این پیام‌ها از مردم ایران خواستند که به این وضعیت ویژه و نظامی، تن ندهند و اعتنایی به هشدارهای نظامیان نکنند.

نخستین روزی که حکومتیان برای آغاز حکومت نظامی تعیین کرده بودند، جمعه ۱۷ شهریور بود؛ اما اجتماع عظیم مردم در آن روز خونین، نشان داد که دیگر هیچ ترس و واهمه‌ای از برخورد و درگیری با نیروهای شاه ندارند. به گزارش خبرنگار گاردین که در صحنه درگیری نظامی‌ها با مردم در میدان ژاله، حضور داشت، «هلیکوپترها برای متفرق کردن مردم

از مسلسل و مواد تخریبی استفاده می‌کردند.» وی می‌افزاید: «منظره، به میدان اعدام شباهت داشت. نظامیان مردمی را که تظاهرات ضد رژیم می‌کردند، به گلوله می‌بستند.»^{۵۸}

شورای امنیت ملی، آمار شهیدان این روز را ۸۶ نفر اعلام کرد؛ اما در بولتن‌های محرمانه ساواک، عدد ۹۷ آمده بود و قرائن نشان می‌دهد که بیش از اینها بوده است.^{۵۹}

فضای کشور کاملاً دگرگون شده بود. روش‌هایی که رهبر انقلاب در آن روزهای حساس برمی‌گزید و اعلام می‌کرد، نقش اساسی در به ثمر رساندن تلاش مردم داشت. «از روش‌های موفق امام خمینی در پیشبرد مبارزه علیه رژیم شاه، دعوت مردم به اعتصاب و گسترش آن بود. اعتصاب‌های سراسری در ماه‌های پایانی عمر رژیم، به ارکان حکومت و وزارتخانه‌ها و ادارات و مراکز نظامی کشیده شده و ضربه نهایی را اعتصاب کارکنان شرکت نفت و بانک‌ها مراکز حساس دولتی وارد ساخت.»^{۶۰}

طلوع از مغرب

وزرای خارجه ایران و عراق در دیداری که محل آن نیویورک بود، تصمیم گرفتند که امام خمینی را از سلاح حضور در کشور همسایه ایران، یعنی عراق، محروم کنند. برخی نیز گفته‌اند که خروج امام از عراق، به تصمیم و صلاح‌دید خود ایشان بوده است که با توجه به مقصد نخستین ایشان، یعنی کویت، بعید به نظر می‌رسد.^{۶۱}

روز دوم مهرماه سال ۱۳۵۷، منزل امام در نجف، به محاصره قوای بعثی درآمد. رئیس سازمان امنیت عراق در دیدار با امام از وی خواست که تمام فعالیت‌های سیاسی خود را تعطیل کند تا بتواند به اقامت خود در نجف ادامه دهد. امام خمینی این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت که به خاطر مسئولیتی که در مقابل امت اسلام، احساس می‌کند، حاضر به سکوت و هیچ‌گونه مصالحه و معامله‌ای نیست.^{۶۲}

ده روز بعد، یعنی دوازدهم مهرماه ۱۳۵۷، امام خمینی عراق را به قصد کویت ترک کرد. انتخاب کویت از میان دیگر کشورهای اسلامی، دلایل روشنی داشت. اولاً حضور امام در هر یک از کشورهای نسبتاً انقلابی، مانند لبنان و سوریه، نهضت اسلامی را در معرض اتهام به ارتباطات خارجی قرار می‌داد. شاه همواره نهضت دینی مردم ایران را به خارج از مرزهای ایران، وصل و منتسب می‌کرد تا آن را از انگیزه‌های اسلامی و ملی تهی کند. حضور امام در چنین ممالکی، شاه را در استفاده از آن حربه قدیمی، کمک می‌کرد.^{۶۳} دلیل دیگر انتخاب کویت، نزدیکی آن به ایران و تسهیل ارتباط با داخل بود.

وقتی امام در مرز کویت، از ورود به آن کشور، منع شد، همگان دانستند که در این ممانعت، رژیم شاه بی نقش نیست. از این رو، پس از مشورت با نزدیکان، هجرت به فرانسه را برگزیدند که به واقع بسیار هوشمندانه و کارساز بود.^{۶۴}

چهاردهم مهرماه، روز ورود امام به پاریس است. دو روز بعد، خانه یکی از ایرانیان مقیم حومه پاریس، میزبان رهبر انقلاب شد و از آن پس نام شهرک «نوفل لوشاتو» جایی برای خود در تاریخ ایران گشود. در پاریس نیز، نمایندگان رئیس جمهور وقت فرانسه، از امام خواستند که به فعالیت‌های سیاسی خود، پایان دهد؛ اما امام در پاسخ به فرستادگان کاخ الیزه، جملاتی گفتند که آن نیز در تاریخ ثبت شد:

این گونه محدودیت‌ها خلاف ادعای دمکراسی است و اگر ناگزیر شوم که از این فرودگاه به آن فرودگاه و از این کشور به آن کشور بروم، از هدف‌هایم دست نخواهم کشید.^{۶۵}

نوفل لوشاتو، حدود چهار ماه، میزبان رهبر انقلاب اسلامی ایران بود و در این مدت، کانون رفت و آمدهای سیاسی و خبرگزارانه گشت. این مدت کوتاه، بحرانی‌ترین ایام نهضت اسلامی بود و هدایت و حوادث پی در پی ایران، همگی از همین روستای پاریسی صورت می‌گرفت.

سیل خبرنگاران و سیاستمداران به سوی نوفل لوشاتو در جریان بود که شاه، خشونت‌آمیزترین تصمیم سیاسی خود را نیز گرفت: بر سر کار آوردن یک کابینه صدرصد نظامی. بدین ترتیب، شریف امامی ناکام، جای خود را به ازهاری داد. جنگ و خونریزی در خیابان‌های قم و تهران و اصفهان و مشهد و... ادامه داشت و هر روز بر شدت آن افزوده می‌شد. شاه به سفیران آمریکا و انگلیس متوسل شد، ولی از آنها نیز کاری ساخته نبود.^{۶۶} همه منتظر تیر خلاص بودند که ناگهان صدای آن در روز عاشورای همان سال بلند شد. راهپیمایی عظیم مردم در آن روز بزرگ تاریخی، به واقع تیر خلاص به جنازه رژیم بود. پس از آن، همه می‌دانستند که دیگر آب رفته، به جوی باز نخواهد گشت؛ حتی با سر کار آمدن مهره مرموزی مانند بختیار. شاه که سیاست مقابله و خشونت را کاملاً ناکام یافته بود، حکم نخست‌وزیری را برای کسی نوشت که در پرونده او، چند سطری به مبارزه با رژیم پهلوی اختصاص داشت. این حيله سیاسی نیز، نه تنها شاه را نجات نداد، بلکه آخرین برگ برنده را نیز از دست او گرفت. جهان استکباری به یاری بختیار شتافت و ژنرال هایزر معاون فرماندهی ناتو به ایران آمد. گویا او در اندیشه تکرار حادثه ۲۸ مرداد بود و به قصد سامان دادن به نیروهای وفادار به شاه، دو ماه در تهران ماند. او در خاطراتش که به نام «ماموریت در تهران» چاپ شد، از این نیت خود، پرده

برمی‌دارد و می‌افزاید که در آن روزها، همه برای برگرداندن شاه به موقعیت قبلی خود، در اندیشه راه‌اندازی کودتایی خونین بودیم.^{۶۷}

شاه که هیچ‌گونه راه‌حلی پیش پای خود نمی‌دید، ناگهان خبر تشکیل شورای انقلاب را در فرانسه شنید. در اوایل دیماه ۵۷، امام خمینی، طی بیانیه‌ای، گروهی از برجسته‌ترین مردان انقلابی را به عضویت شورایی درآورد که تا سال‌ها نقش اساسی در ساماندهی امور کشوری داشت. همزمان با تشکیل شورای انقلاب و پشتیبانی یکپارچه مردم از آن، شاه نیز در ایران شورای سلطنت را راه‌انداخت و پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس برای کابینه بختیار، در روز ۲۶ دی ماه از کشور خارج شد.

خبر فرار شاه از کشور، موجی از شادی و شرف را در سرتاسر ایران برانگیخت و مردم، خود را تا پیروزی کامل، چندان دور نمی‌دیدند. اما هابیزر و بختیار، همچنان می‌کوشیدند که کشور را برای بازگشت شاه به تاج و تخت موروثی، آماده کنند. تنها چیزی که توطئه‌ها و اقدامات آنان را خنثی کرد، حضور میلیونی مردم در خیابان‌ها و پیام‌های روشنی‌بخش امام بود.

هنوز شادی مردم از فرار شاه، ادامه داشت که خبر قصد امام از آمدن به کشور، موجی دیگر به دریای حوادث ایرانیان، انداخت. اوایل بهمن ماه، این خبر تاریخی در کشور پیچید و اشک شوق را بر چشمان انقلابیون نشانید. تنها نگرانی مردم در آن روزهای خوب خدا، سلامتی امام بود. آیا بختیار و عوامل حکومتی، اجازه خواهند داد که امام قدم به خاک میهن بگذارد؟ این نگرانی عمیق، دوستان امام را واداشت که امام را از سفر به ایران منصرف کنند و آن را به تعویق اندازند. غیر از دوستان، دشمنان نیز سخت در تکاپو بودند که رهبر انقلاب را از پیوستن به مردم انقلابی ایران بازدارند؛ تا آنجا که رئیس‌جمهور فرانسه را نیز واسطه کردند.^{۶۸} اما امام خمینی یکی دیگر از انتخاب‌های تاریخی خود را کرده بود و طی پیامی به مردم ایران گفت که می‌خواهد در این روزهای سرنوشت‌ساز و خطیر در کنار مردمش باشد.

بختیار، تنها کاری که توانست بکند، بستن فرودگاه‌ها به روی پروازهای خارجی بود؛ اما میلیون‌ها نفر از مردم در تظاهرات خیابانی، خواستار دیدار رهبر خود در تهران شدند. در این روزها، مسجد دانشگاه تهران نیز، میزبان گروه بسیاری از روحانیون و شخصیت‌های سیاسی - انقلابی کشور بود و همگی خواستار باز شدن فرودگاه‌ها.

«سرانجام، امام خمینی بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، پس از ۱۴ سال دوری از وطن، وارد کشور شد. استقبال بی‌سابقه مردم ایران، چنان عظیم و شگفت بود که همه خبرگزاری‌های دنیا

ناگزیر از اعتراف به عظمت آن شدند و مستقبلین را ۴ تا ۶ میلیون نفر برآورد کردند.^{۶۹} امام از فرودگاه، عازم بهشت زهرا شدند و در آنجا خبر از عزم خود در تشکیل دولت ملی دادند.^{۷۰} بختیار که گمان می‌کرد با سیاست‌پیشه‌ای همچون خود، رو در روست، این خبر را شوخی خواند. تا اینکه ۱۶ بهمن ماه، امام مرحوم مهندس مهدی بازرگان را به ریاست دولت موقت نصب فرمود. سپس از مردم خواست که با راهپیمایی‌های خود، بر این نصب صحه گذارند. مردم نیز به خیابان‌ها ریختند و با تأیید نخست‌وزیری بازرگان، آخرین پرتوهای امید را از چشمان بختیار و دوستانش گرفتند.

آنچه فرار بختیار و از هم پاشیدگی رژیم را در آن روزها سرعتی افزون‌تر از تصور همگان داد، بیعت گروهی از افسران نیروی هوایی با امام خمینی در مدرسه علوی (محل اقامت امام) بود. این بیعت، آخرین امیدها را از حکومت گرفت و پس از آن، انهدام ارتش شاهنشاهی آغاز شد. پروز ۲۰ بهمن، همافران نیروی هوایی، مهم‌ترین پایگاه هوایی تهران را به تسخیر خود درآوردند و درهای این محل استراتژیک را به روی مردم گشودند. یک روز بعد، پایگاه‌های نظامی و مراکز مهم دولتی، یکی پس از دیگری به تسخیر انقلابیون درآمد. در همان روز، ساعت حکومت نظامی، چهار بعد از ظهر اعلام شد و بختیار در جلسه اضطراری شورای امنیت کشور، طرح کودتای نظامی را به میان کشید.

«امام خمینی طی پیام مهمی از مردم تهران خواستند تا برای جلوگیری از توطئه، به خیابان‌ها بریزند و حکومت نظامی را عملاً لغو کنند. سیل جمعیت زن و مرد و کودک و بزرگ، به خیابان‌ها ریختند و مشغول سنگر بندی شدند. اولین تانک‌ها و تیپ‌های زرهی کودتاچیان به محض حرکت از پایگاه‌هایشان، به وسیله مردم از کار افتادند. کودتا در همان آغاز با شکست مواجه شد.»^{۷۱} بدین ترتیب، برای بختیار نیز راهی جز فرار باقی نماند و پس از اختفا، از کشور خارج شد. صبح‌دم روز آفتابی ۲۲ بهمن، خورشید پیروزی انقلاب خمینی از پشت کوه‌های استبداد، درخشیدن گرفت و عصر همان روز، همه روزنامه‌ها با تیتر درشت نوشتند: «رژیم متلاشی شد»^{۷۲}

پی‌نوشتها:

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۶۸.
 ۲. محمدحسین رحیمیان، در سایه آفتاب، موسسه فرهنگی حضور، چاپ هفتم، ص ۱۰۴.
 ۳. جمعی از نویسندگان، پرتوی از خورشید، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۲۷-۲۶ با کمی تغییر در الفاظ.

۴. ر.ک: همان و در سایه آفتاب، ص ۱۰۵.
۵. پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۴۰.
۶. اسناد و تصاویری از مبارزات خلق مسلمان ایران، ج ۱، قسمت اول، ص ۳-۲.
۷. محمدحسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، ج ۱، ص ۲۸۱.
۸. همان، ص ۲۸.
۹. حمید انصاری، حدیث بیداری، ص ۶۹.
۱۰. همان، ص ۷۱.
۱۱. اسماعیل فردوسی پور، همگام با خورشید، ناشر: مجتمع فرهنگی اجتماعی امام خمینی فردوس، ص ۱۹۹-۲۰۰.
۱۲. ر.ک: سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ج ۱، ص ۵۰-۴۳.
۱۳. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۲۱۴.
۱۴. صحیفه امام، جلد دوم، ص ۱۲۳.
۱۵. ر.ک: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۲۳۲.
۱۶. همان، ص ۷۸.
۱۷. رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، ص ۲۹۱.
۱۸. همان، ص ۲۹۰.
۱۹. همان، ص ۲۹۳.
۲۰. حدیث بیداری، ص ۹-۷۸.
۲۱. زندگینامه سیاسی امام خمینی، ص ۲۹۳.
۲۲. همان، ص ۲۹۵.
۲۳. ر.ک: روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹/۳/۱۳۵۸.
۲۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۷۷. این اعلامیه در پاسخ به متن تلگراف «فضلا و محصلین حوزه علمیه» بود.
۲۵. احمد فاروقی و ژان لوروریه، ایران بر ضد شاه، ترجمه مهدی تراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۴۰.
۲۶. همان، ص ۴۱.
۲۷. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۶۳.
۲۸. احمد فاروقی و ...، ایران بر ضد شاه، ص ۴۱.
۲۹. رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، ص ۳۰۵.
۳۰. فلاچی، مصاحبه با تاریخ، بخش سانسور شده، تهران نشر آواز، ۱۳۵۷، ص ۳.
۳۱. صحیفه امام، جلد ۲، ص ۳۹۷.
۳۲. همان.
۳۳. همان، ج ۲، ص ۳۹۸.
۳۴. همان، ص ۴۸۳.
۳۵. گروه نویسندگان، مطالعات روستایی در ایران، ص ۱۴.
۳۶. ر.ک: احسان تراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین.
۳۷. ر.ک: کوثر، «شرح وقایع انقلاب اسلامی»، ج ۱، ص ۲۷۳.
۳۸. صحیفه امام، ج ۳، ص ۷۱.
۳۹. همان.

۴۰. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.
۴۱. همان، ص ۱۱۴.
۴۲. محمدحسن رجیبی، زندگینامه سیاسی امام، ص ۳۴۶.
۴۳. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۷۹.
۴۴. کوثر، ج ۱، ص ۲۷۳.
۴۵. ر.ک: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی، ص ۳۰۴.
۴۶. حدیث بیداری، ص ۹۴-۹۵.
۴۷. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۱۰.
۴۸. صحیفه امام، ج ۳، ص ۲۰۷.
۴۹. ر.ک: روح‌الله حسینیان، ستاره صبح انقلاب، ص ۱۴-۱۵.
۵۰. ر.ک: مجله پاسدار اسلام، ش ۲۳، ص ۲۹.
۵۱. ر.ک: راز طوفان، ص ۷-۲۵۶.
۵۲. ر.ک: مجله یاد، ش ۱۲.
۵۳. برای آشنایی بیشتر با نقش عوامل شتاب‌زا در انقلاب، رجوع کنید به: چالمرز جانسون، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی، ص ۱۰۳ و مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، چاپ دوم، فصل هفتم.
۵۴. ر.ک: نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه گواهی، ص ۴۱۴.
۵۵. ر.ک: افراسیابی، ایران و تاریخ، ص ۵۱۹.
۵۶. علیرضا زهیری، عصر پهلوی به روایت اسناد، ص ۳۸۱.
۵۷. ر.ک: صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۹.
۵۸. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، ص ۹۱-۹۲.
۵۹. ر.ک: ساواک و روحانیت، ص ۲۲۷ و ابراهیم یزدی، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها.
۶۰. حمید انصاری، حدیث بیداری، ص ۱۰۰.
۶۱. ر.ک: عصر پهلوی به روایت اسناد، ص ۳۸۹.
۶۲. ر.ک: کوثر، شرح وقایع انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۵۳۲.
۶۳. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۳۴.
۶۴. همان، ص ۴۳۴.
۶۵. حدیث بیداری، ص ۱۰۱.
۶۶. ر.ک: پاسخ به تاریخ، ص ۳۵۰-۳۶۴.
۶۷. ر.ک: حدیث بیداری، ص ۱۰۲.
۶۸. کوثر، شرح وقایع انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۵۸۱ و ج ۳، ص ۵۴۵.
۶۹. حدیث بیداری، ص ۱۰۶-۷.
۷۰. کوثر، ج ۳، ص ۴۷-۱۸.
۷۱. حدیث بیداری، ص ۱۰۹-۱۱۰.
۷۲. ر.ک: کوثر، شرح وقایع انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۳۵۱-۶۱.